



## شهید یعقوبعلی محمدی

نام پدر : سلطانعلی

تاریخ تولد : ۱۳۳۰

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۱۲/۱۴

محل شهادت : زنجان

محل دفن : زنجان

شهید یعقوبعلی دریک خانواده مذهبی و معتقد به اصول اسلام و ولایت فقیه متولد گردید و تحت تربیت پدر و مادری مومن پرورش یافت. از همان کودکی به معارف اسلامی علاقه فراوانی داشت در روستای زادگاهش قدم به مکتب نهاد تا آیه های روشن و زلال وحی را به تلاوت و تعلم بشنود ۱۲ سال از عمرش پربرکتش را در روستا و در کنار خانواده سپری نمود و پس از آن جهت سیراب کردن عطش علم و دانش بار هجرت بردوش نهاد و به سوی حوزه علمیه ولیعصر (عج) زنجان رحل اقامت بست و در کنار مادر بزرگش مبداء دیگری از زندگی را آغازید بسیار اهل راستی و درستی و یار و مددکار مادر بزرگ در انجام امور منزل بود. با تمام اندوهی که از دوری خانواده تحمل می کرد امید به آینده و دانش التیام بخش تحظه هایش بود. این طلبه تلاشگر، درسهای حوزه را تا سطح «لمعتین» در نزد اساتید وقت فراگرفت و همزمان با آن و حضور در کلاسهای شبانه موفق به اخذ دیپلم ادبی می شود.



در زمانی که ظلمت و تباهی بر جامعه سایه افکنده بود جهت تبلیغ و نشر فرهنگ دینی و تبیین احکام اسلامی به روستاها می رفت از امام می گفت واز رسالتی که آن پیرفرزانه پرچمداران شده بود روشنگری می کرد .

در سال ۱۳۵۱ با دختری از ایل وطایفه خود که مدتی را در قم اقامت کرده بودند ازدواج کرد و با عمل به این سنت حسنه برگ زرین دیگری را به روی خود ورق زد . همسرش می گوید: یعقوبعلی بسیار خانواده دوست بود از هیچ اقدامی برای رفع مشکلات اهل فامیل فروگذاری نمی کرد عصای دست مادرش بود و به خواهرهایش احترام فراوانی می گذاشت صله رحم را به جا می آورد و هرگز بد اخلاقی از وی را به یاد ندارم چرا که همیشه خوش خلق وقانع بود.

شهید یعقوبعلی محمدی مانند سایر علما و طلاب اهل فضیلت در ایام محرم به روستاهای اطراف می رفت تا رسالت قیام سیدالشهدا و احکام الهی را برای مردم تبیین کند.

هنگامی که فریاد خشم و نفرت توده های ستم کشیده بر سر حاکمان ستم پیشه و بیگانه از دین و میهن آوار شد او به دریای مواج ملت پیوسته و علم مبارزه بر دوش همپای میلیونها انسان خداجو قدم به وادی مبارزه نهاد و چه شبهایی که خواب را بر خود حرام کرده و به همراه جوانان دیگر اعلامیه های گوناگون را در سطح شهر پخش می کرد.

همسرش می گفت : شبها قبل از ساعت ۲ به خانه نمی آمد و صبح بعد از نماز بیرون می رفت بسیار کم در منزل بود و بچه ها که در زمان شهادتش ۲ و ۴ ساله

بودند خیلی کم پدر خود را در خانه دیده بودند. همسر شهید می گوید: ما با خانواده شهید هدایت الله زمانی همسایه بودیم. روزی که خبر شهادت شهید هدایت اله زمانی را شنیدیم به یعقوبعلی گفتم اگر تو شهید شوی من با این دو فرزند چگونه به حیات خود ادامه دهم واو در جواب گفت : خداوند روزی رسان بندگان است آنقدر برای این انقلاب شهید خواهیم داد.

تا خونشان درخت انقلاب را آبیاری کند و به ثمر رساند باتمام اخلاص و جدیت در به ثمر نشستن انقلاب تلاش می کرد گویا رسالتی عظیم یافته بود و می خواست رسالت خود را به نحو مطلوب و شایسته ای به انجام رساند.

با توجه به دوستانی که در تهران و قم داشت اعلامیه های حضرت امام (ره) را به منزل می آورد تا در وقت مناسب آنها را در سطح شهر و به ویژه روستاها پخش کند چرا که آگاهی را عامل پیروزی انقلاب می دانست .

همسرش می گفت : همسایه روبرویی ما منزل یکی از نیروهای رژیم بود و با توجه به بحرانی که در سطح جامعه بود به منزل همسایه ما حمله شده بود و گویا درگیری میان نیروهای انقلابی و همسایه ما به وجود آمده بود که شب هنگام متوجه شدیم نیروهای گاردی محله ما رو محاصره کرده اند تا تدابیر امنیتی لازم جهت حفظ جان خانواده نیروی خود را فراهم کنند و چون شوهر من فردی روحانی بود و در منزل نیز حضور نداشت من به همراه بچه های خود در خانه همسایه پناه گرفتیم تا جان بچه ها به خطر نیفتد .

روزهای بحران یکی یکی در گذر بودند ایران لحظه های حساس و حیاتیش را بدرقه می کرد و خون و قیام در بستری از کشمکشهای داخلی و خارجی به حیات خود ادامه می داد .

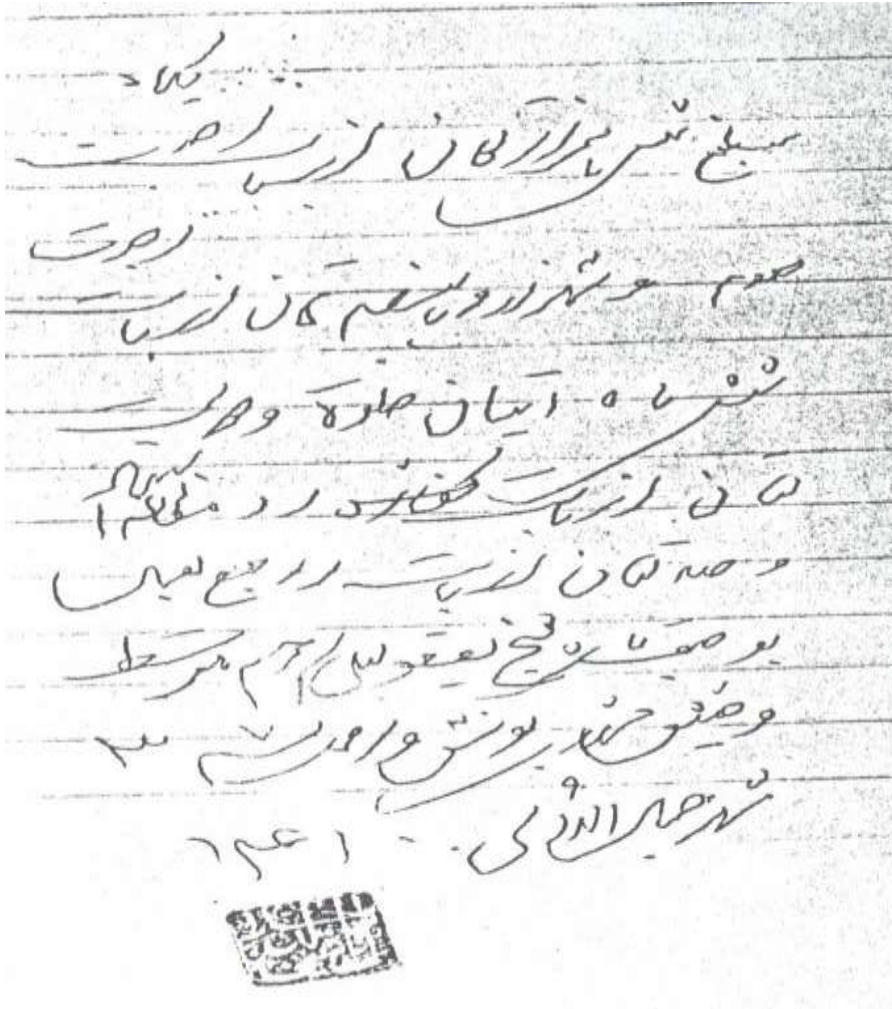
زمزمه حضور ابراهیم زمان در سرزمین اسلامی بگوش می رسید و یعقوبعلی با تمام شور و اشتیاقش سپری شدن زمان را به نظاره ایستاده بود تا مولا و رهبر اساطیری اش از راه رسد در ۱۲ بهمن ۵۷ که امام گام به میهن اسلامی نهاد یعقوبعلی از طریق تلویزیونی که در منزل یکی از اقوام وجود داشت ورود امام به میهن اسلامی را با شور و شوق وصف ناشدنی دنبال می کرد هنگامی که مسیح صبح با دم جادویی خود حیاتی دوباره در کالبد جان ملت ایران دمیده و حماسه ایثار و شهادت را در دستان آنان بالنده می کرد یعقوبعلی نیز به قبیله قیام پیوست تا در زوال طاغوت و استقرار حکومت الهی نقشی ایفاکند.

او پس از طلوع سپیده دم پگاه پیروزی به دسته عاشقان ولایت ملحق شده و مسولیت کمیته زنجان را به عهده گرفت تادرسنگر حراست ایستادگی و حفاظت از دستاوردهای ارزشمند انقلاب تلاشی مضاعف نماید.

تا اینکه یک شب قبل از شهادتش به خانه آمد. چهره ای صمیمی و آرام داشت بچه ها هر دو خواب بودند با نگاهی سرشار از محبت و عشق به آنها نگریست و دست نوازشی بر سرشان کشید.

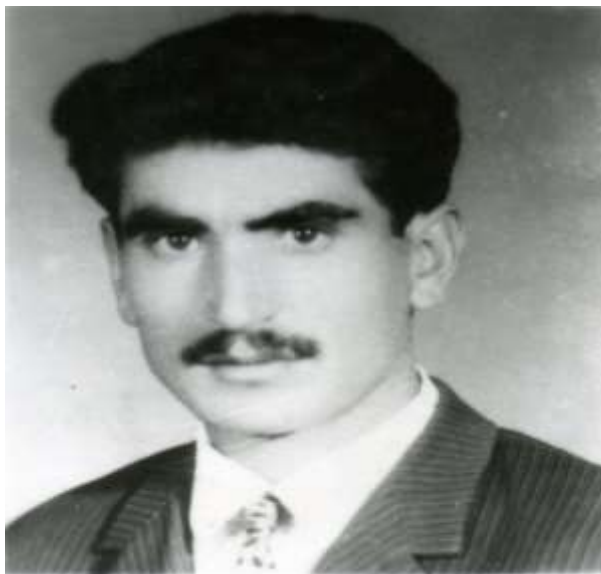
بچه ها به خوردن یک عدد سیب در هر روز عادت کرده بودند ابتدا به بچه ها نگاه کرد و سپس رو به همسرش کرد و گفت از سهمیه سیب بچه ها چیزی

مانده یا تهیه کنم و من گفتم هنوز چند تایی سیب داریم انگار میدانست که فردا آخرین روز زندگی اش خواهد بود .



یعقوبعلی که عهده دار مسولیت اداره بخشی از امور شهر می گردد با حضور در جلسات مسولان شهر به تعامل و تبادل نظر با آنان می پردازد و سرانجام در یکی از همین جلسات و به هنگام وضو بدست منافقی کوردل به شهادت می رسد و او که از پیشانی‌ش مورد اصابت تیر جهل و جفا قرار می گیرد با روحی آرام در راستای اعتلای حق و حقیقت جاودانه می گردد.

و مادرش مانند یعقوب در فراق یوسف گمگشته اش هرگز نتوانست دوری  
فرزند را طاقت بیاورد و در غم ازدست دادن فرزندش به قدری گریست که نابینا  
شد.



اباصلت

شهید

سهرابی

نام پدر: اسمعلی

تاریخ تولد: ۱۳۲۲

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۹/۱۷

محل شهادت: زنجان - مقابل مسجد مهدیه

محل دفن: زنجان



هنوز چندی از فصل زیبای گلها و شکوفه ها نگذشته بود که اباصت فضای خانه پدر را با گریه های نخستینش شکوفه باران کرد و بهار سر سبز زندگیش را در خرداد ۱۳۲۲ در روستای شیخ جابر آغاز نمود .

پدرش مردی زحمتکش داشت که دسترنج خود را صرف رفاه و آسایش نسبی خانواده می نمود. هنگامی که اباصت یکساله شد به همراه خانواده به شهر زنجان مهاجرت کرد در هفت سالگی قدم به دبستان نهاد و پس از طی دوران ابتدایی موفق به ادامه تحصیل شد و به بازار کار روی آورد و نقاشی ساختمان را پیشه خود ساخت.

اباصت در کنار درس دبستان در مکتب قرآن زانوی ادب و شاگردی زد و روح و روان به نغمه های جاودانه قرآن سپرد چرا که قرائت قرآن روحش را جلا می داد و نماز اول وقت وی را متجلی تر می نمود.

اهل خانه و خانواده بود و در دانه پدر و مادر. و حاصل این محبت ها به آنجا انجامید که مادر در غم شهادتش آنقدر گریست تا بینایی اش را کاملاً از دست داد. از ویژگی های بارز این شهید؛ قدرت تعامل بالا با دوستان و اطرافیان و صبرپیشگی بود به طوریکه با هیچکس از در بحث و مرافه در نمی آمد.

این شهید والا مقام به سال ۱۳۴۷ زندگی مشترک خود را با دختر همسایه آغاز نمود و زنده بودن دویاره را آغاز کرد . زندگی جاری است اسب تند پای زمان می گذرد ثانیه ها از دقیقه هایش میگیرند و گلهای زندگی در رویشند تا وقتی که امام با گامهای بلند و استوارش راه سپید عشق را آغازید و زنگار شب و سیاهی

را از آئینه دلها زدود و اباحت هم که دل و جان در زلال نور ناب جلا داده بود  
طریقت عاشقی را پیشه کرد و به خیل مریدان خمین پیوست.

چه شبها که تا سپیده سحر بیدار می ماند و همپای گروهی از دوستانش به دیوار  
نویسی و شعار نویسی بر روی دیوارها ، علیه رژیم پهلوی می پرداخت.

بیشتر راهپیمایها و درگیریها شاهد حضور فعالیتش بودند و به طوری که یکبار توسط  
نیروهای گارد دستگیر شد و با ضمانت یکی از آشنایان آزاد شد.

اباحت چون هزاران انسان پاک سرشت دیگر تن و جان در آبشار زلال ایمان  
و آگاهی شست و گام در وادی مبارزه با سفیران نهاد . هنگامی که ماجرای ۱۶ آذر  
۵۷ دانشگاه تهران اتفاق افتاد بسیار ناراحت و اندوهگین بود و در حالیکه ماجرا  
را از طریق صفحه تلویزیون مشاهده می کرد قطرات اشک گونه هایش را نوازش  
می داد و می گفت :

« ای کاش من هم جز خیل کسانی می شدم که خون خود را در راه آزادی  
و اعتلای وطن می دادم » .

همسرش می گفت : منتظر تولد سومین فرزند خود بودیم « فرزندی که چهل  
روز پس از شهادت اباحت به دنیا آمد » هنوز بیش از یک ماه تا تولدش فرصت  
داشتیم و من مشغول تدارک لباس و لوازم مورد نیاز کودک خود بودم. آن روز  
برای گرفتن لباسهای نوزادم از خیاطی که در نزدیکی محل سکونت من بود به  
همراه دو فرزند کوچکم خارج شدم اصلا باور نمی کردم که چنان جمعیتی در

کوچه و خیابان جمع شده باشند هر چند اباحت می گفت بیرون نروید اما من با اصرار زیاد وی را قانع کردم تا جهت گرفتن لباسها از منزل خارج شوم از خیابان که عبور می کردم خیل عظیم جمعیت را در کوچه و خیابان می دیدم به خیاطی که رسیدیم خیاط گفت لباسها حاضر نیست فردا که همسرتان بیاید لباسها رابه وی تحویل می دهم پرسیدم در محله تان چه خبر است؟! گفت :

«یک نفر از ناحیه صورت مورد اصابت گلوله قرار گرفته است»

هرگز فکر نمی کردم آن یک نفر اباحت باشد.

پس از مراجعه به منزل هر چه منتظر شدم همسرم نیامد انگار شعله ای در وجودم زبانه می کشید می خواست خبری از او بیاید با خواهرزاده هایش کارنقاشی ساختمان می کرد به سراغ آنها رفتم جویای حالش شدم گفتند: اباحت در خیابان مهدیه از ما جدا شد.گفتم: اما تا الان به خانه نیامده گفتند: نگران نباش حتما کاری برایش پیش آمده؛ از آنجابه همراه بچه ها به منزل پدر شوهرم رفتیم.

خیابان مهدیه و خیابان استانداری همچون روزهای گذشته شاهد حضور پرشور جوانان انقلابی بود؛ دودودم از لاستیکهای نیم سوخته به آسمان بلند می شد ؛ صدای گلوله و آژیر آمبولانس آرامش شهر را بهم میزد نیروهای شهربانی در گوشه و کنار شهر به چشم می خوردند ؛ صدای جوانان در گوشها طنین انداز می شد ؛ که با صدایی بلند فریاد «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» سر می دادند.

بعدها فهمیدم که وقتی اباصت از مسجد مهدیه خارج می شود تا به افرادی که در بیرون بودند پیوندد وی را که به خاطر دیوار نویسی توسط عاملان رژیم مورد شناسایی گرفته بود دژخیمی از ماموران شهربانی مخصوصا به سوش نشانه می رود و روح بلندش از کالبد تن به سوی ملکوت به پرواز درمی آید ؛ اباصت بر پای حقانیت و صداقتش امضای خون زد تا دشمن اسلام ناب عرق شرم بر جبین بنشاند.

این خبر به سرعت در رسانه های کشوری منعکس شد که همزمان خبر شهادت چند تن دیگر در روزنامه کیهان اعلام گردید.

شماره ۲ صفحه  
شبهه ۱۶ دیماه ۱۳۴۲ - ۲۰ منبر ۱۳۴۸ شماره ۱۰۶۰

نیسان

مقتولان تظاهرات زنجان و یزد



عزیزان و دوستان عزیزان  
در یادمان است که در روز ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ در شهر زنجان و یزد تظاهراتی به سرافرازی و شجاعت انجام دادند. در جریان این تظاهرات، تعدادی از عزیزان ما را در راه شهادت رسانیدند. روح پاک و پاکدامن آن عزیزان را در جوار رحمت حق بدرود عالمین می گردانیم.

**۱۷ نفر در زندان گشته شدند**

۱۱ نفر از آرزو تا امروز در زندان تلافی ظلمات محله اوت بوده اند. ۱۷ نفر در زندان است و در حال محاکمه است. متعلق به تظاهرات ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ است. در زندان در محاکمه میباشند.

۱۱ نفر از آرزو تا امروز در زندان تلافی ظلمات محله اوت بوده اند. ۱۷ نفر در زندان است و در حال محاکمه است. متعلق به تظاهرات ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ است. در زندان در محاکمه میباشند.

**دوماه تظاهرات خونین در شهرستانها**

در این دو ماه، تظاهراتی در شهرستانها انجام دادند. در این تظاهرات، تعدادی از عزیزان ما را در راه شهادت رسانیدند. روح پاک و پاکدامن آن عزیزان را در جوار رحمت حق بدرود عالمین می گردانیم.

**۱۷ نفر در زندان گشته شدند**

۱۱ نفر از آرزو تا امروز در زندان تلافی ظلمات محله اوت بوده اند. ۱۷ نفر در زندان است و در حال محاکمه است. متعلق به تظاهرات ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ است. در زندان در محاکمه میباشند.

**۱۷ نفر در زندان گشته شدند**

۱۱ نفر از آرزو تا امروز در زندان تلافی ظلمات محله اوت بوده اند. ۱۷ نفر در زندان است و در حال محاکمه است. متعلق به تظاهرات ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ است. در زندان در محاکمه میباشند.

**۱۷ نفر در زندان گشته شدند**

۱۱ نفر از آرزو تا امروز در زندان تلافی ظلمات محله اوت بوده اند. ۱۷ نفر در زندان است و در حال محاکمه است. متعلق به تظاهرات ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ است. در زندان در محاکمه میباشند.

## شهید شربتعلی محمدی

تاریخ تولد: ۱۳۲۲

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۱۲/۱۰

محل شهادت : تظاهرات

زنجان؛ روستای مُلاکُر؛ در خانواده ای کشاورزو متدین کودکی به دنیا می آید که نوردیده مادرو عصای دست پدر خواهد شد. پدر و مادر خانه دل را رنگ شادی و سرور می پاشند و شربتعلی با گل خنده ها و گریه های دلنشین کودکانه اش دردشت دل پدر و مادر؛ شقایق شادی و مهر می کارد و فضای خانه را پراز عطر زیبایی می کند.

شربتعلی چون شاخه گلی در دامن روستای زادگاهش؛ زیر سایه شاخسار مهر مادر و تلاش پدر سبز می شود و ساقه می کشد او که از هوش و استعداد خوبی بهرمنداست نزد مکتبدار روستا تلاوت آیه های سپید و نورانی قرآن رافرا می گیرد تا از آن به عنوان چراغی روشن برای یافتن مسیر سعادت استفاده کند.

در روستا دبستانی وجود ندارد که در آن به فراگیری علم و دانش بپردازد از همین رو از دوران کودکی پاجای پای پدر می گذارد و به کار کشاورزی مشغول می شود؛ از همان دوران کودکی و نوجوانی عصای دست پدر میگردد چراکه خانواده از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردار نمی باشد.

علی باگذر زمان بزرگ می شود و به جوانی پرتلاش و ساعی تبدیل می شود و در سن ۱۸ سالگی با دختری از ایل و تبار خود ازدواج می کند. همسرش می گفت: علی شهادت در راه خدا را سعادت بزرگ می پنداشت و نهایت آرزویش شهادت بود و همیشه می گفت :

«روزی خون خود را برای اسلام خواهم داد و شهید خواهم شد»

او که به حسن اخلاق در میان اهالی روستا اقوام و دوستان مشهور بود بسیار اهل سخاوت و بخشش نیز بود؛ اهل نماز اول وقت بود و شبها تا دیر وقت به خواندن نماز شب مشغول بود وقتی پای عبادت به میان می آمد دیگر فکر غذا، زمان و مکان را نمی کرد گویا به هنگام راز و نیاز ذره ذره وجودش به ذکر خداوند می پرداخت و با تمام وجود بر درگاه خداوند سجده بندگی به جای می آورد.

با آنکه از وضع اقتصادی مطلوبی برخوردار نبود در ایام محرم به عشق امام حسین (ع) سرور و سالار آزادگان جهان احسان می داد و هیئتهای عزاداری را از روستاهای مجاور جهت صرف نهار به روستای زادگاهش دعوت می کرد انگاری می دانست که شهید خواهد شد چرا که بعضی وقتها از میان حرفهایش به سخنانی می رسید که نویدی از شهادت وی دارد.

همسرش می گفت: در محرم و صفر همان سالی که به شهادت رسید یک قربانی برای هیئت روستا نذر کرده بود تا به آرزویش که همانا شهادت بود برسد همچنین در محرم همان سال مقداری آرد خریداری کرده بود تا در منزل نان پخته و در راه امام حسین (ع) احسان کنیم.

آری شربتعلی مردی از تبار حسین و عاشق مولای خود بود با تمام وجود دلباخته آزاد مردی حضرت سیدالشهدا و حاضر به نثار خون خود جهت بقای اسلام و آبیاری نمودن درخت تنومند ارزشهای اسلامی بود؛ زمانیکه قیام

عاشورایی امام (ره) آغاز می شود این شهید بزرگوار به صف انقلابیون می پیوندد و در صحنه های متعددی شرکت می کند .

در راهپیماییهای که در سطح شهر برگزار می شد شرکت می کرد هر چند با توجه به اینکه در روستا زندگی می کرد ایاب و ذهاب برایش قدری مشکل بود اما نیت و همت وی سبب می شد تادر حدامکان و توان در مبارزاتی که در داخل شهر انجام می شد شرکت کند در روستا نیز از طریق رادیو اخبار کشور را پیگیری می کرد

او همواره می گفت :

«خوشا به سعادت و غیرت جوانانی که در راه دین و شرف و آزادی خون خویش را ایثار می کنند».

آری ؛ شهیدان مردانه ترین مردان عصر خمینی (ره) بودند که پای بر جهان کوچک وابستگی ها و دلبستگیهای دنیای مادی نهادند و چشم بر هرآنچه که رنگ غیر خدایی داشت بستند؛ شهیدان ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام عصر خویش را با گوش جان شنیدند و فریاد یاری و نصرت بر آوردند.

کم کم بوی تازه توحید در کوچه باغهای شهر و روستا پیچیده و التهاب ستم و تباهی فروکش می کند؛ پیر فرزانه انقلاب در ۱۲ بهمن ۵۷گام به میهن اسلامی می نهد و چشمان منتظران را به نور دیده خود منور می سازد و شهید شربتعلی محمدی پس از ورود امام به میهن در آرزوی دیدار یار عزم سفر می کند و به



دیار یار می شتابد تا امام (ره) را از نزدیک ملاقات کند و به آرزوی دیرینه اش  
برسد .

پس از ورود ابراهیم زمان به خاک پاک ایران اسلامی و فرار شاه معدوم و سرنگونی  
رزیو پهلوی ملت ایران جانی تازه می یابد و شور و شعور انقلابی با شدت هر  
چه بیشتری در رگهای مردم جریان می یابد.

منافقان کوردل و وابستگان به رژیم ؛ پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی را تاب  
نمی آوردند و با هر وسیله و ابزاری در صدد مخالفت با آن هستند ؛ فضای شهر  
هنوز ملتهب است و پاسداران و بسیجیان خمینی جان بر کف نهاده و با تمام  
توان در صدد حفظ انقلاب هستند و در این میان شربتعلی نیز به خیل یاران امام  
پیوسته است او که قبل از انقلاب نیز از طریق مسجد امیرالمومنین علیه السلام  
در برنامه ها و مراسم های ضد رژیم شرکت می کرد پس از انقلاب نیز از طریق  
همین پایگاه به حفظ و ثبات نظام نوپای اسلامی می اندیشید.

این شهید بزرگوار در ۱۰ اسفند ۵۷ برای قرائت نماز ظهر به مسجد امیرالمومنین  
علیه السلام می رود و پس از قرائت نماز صدایی از بیرون بر می خیزد و افراد  
داخل مسجد به بیرون می آیند اجتماع عظیمی از نماز گزاران در مقابل مسجد  
به وجود می آید و در این میان صدای شلیک گلوله ای در آسمان شهر طنین  
انداز می شود و ناگهان گلوله ای به سمت شربتعلی روانه می شود و پیکرش به  
خون آغشته می شود او دیگر به غایت آرزویش که همانا شهادت بود رسید ؛ از  
او ۲ دختر و ۳ پسر به یادگار مانده است .

پسرش می گفت : من ۱۵ساله بودم درآن روز پدرم علی رغم اصرار مادرم از منزل خارج شد و قبل از خروج از منزل به من وصیت نمود که اگر رفتم و باز ننگشتم سال دیگر به من احسان و نذری دهید؛ انگار می دانست بارآخری است که ما را می بیند.

گفتنی است که فرزند آخر این شهید ۳ماه پس از شهادتش چشم به جهان گشود



### شهید اصغر حیدری

نام پدر: عوضعلی

تاریخ تولد: ۱۳۳۵

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۹/۵

محل شهادت: زنجان؛ رو بروی امامزاده سید ابراهیم

محل دفن: زنجان

شهرزنجان زادگاه راد مردی از تبار دلیران و عاشق ولایت است . زادگاه اصغر حیدری . اصغر در دیماه سال ۱۳۳۵ در فصلی از برف و سرما ؛ که با ظلمت تاریخ عجین گشته در کانون گرم و پر مهر و محبتی پا به عرصه حیات می گذارد . پدرش مردی زحمتکش است که با عرق جبین و از راه حلال با پیشه ساختن حرفه شاطر نانوا و با توکل به خدا چرخ زندگی را به حرکت در می آورد .

اصغر در خانواده ای زاده می شود که به خاطر وضعیت مالی در موقعیت مطلوبی قرار ندارد با گذر زمان اصغر در دامان پر مهر و عطوفت مادر و با لقمه حلالی که پدر با تلاشی مضاعف به دست می آورد بزرگ می شود .

مادرش می گوید : اصغر از همان کودکی قلبی رئوف و مهربان داشت همیشه و در همه حال یار و مددکار من و پدرش بود وقتی که در انجام امور نیاز به کمک داشتم بدون کوچکترین حرفی مرا یاری می کرد و یا اگر شیشه ای می شکست یا لوله ای نیاز به تعمیر داشت در حد توان به تعمیر و کمک می پرداخت . هرگز واژه ای که محل بر بی ادبی و گستاخی باشد بر زبان نمی آورد . نماز را اصل می دانست می گفت :

« آنچه برای ما باقی خواهد ماند همین چند رکعت نماز است »

اهل سیاست نبود اما زیر بار حرف زور نمی رفت عشق مسجد داشت و به هنگام محرم و صفر لباس مشکی بر تن می کرد و حرمت این ایام را نگاه می داشت ؛ با علاقه تمام در مراسم سوگواری حضرت ابا عبدالله شرکت می کرد چرا که امام

حسین (ع) مظهر آزادی و آزادگی الگویی سترگ و نستوه برای اصغر بود. انگار تمام وجودش در آتش عشق به اهل بیت زبانه می کشید و می سوخت در این ایام چنان در دسته جات زنجیر زنی شرکت می نمود که گویا با هر زنجیری که بر کتف خود فرود می آورد زنجیری از بار تعلقات دنیوی خود را پاره می نمود.

در هفت سالگی به جهت وضعیت نه چندان مناسب اقتصادی پدر؛ از درس و تحصیل باز ماند و در محله کوچه باشگاه زنجان سعی در آموزش و فراگیری صنعت چاقو سازی برآمد تا کمک خرجی برای پدر باشد و باری از دوش او بردارد.

زمان درگذر بود و اصغرمی بالید و بزرگ می شد تا اینکه در سال ۵۳ به خدمت زیر پرچم فرا خوانده شد و در قم و اراک به انجام خدمت و وظیفه پرداخت.



تا اینکه در سال ۵۵ خدمت خود را به اتمام رساند و به زادگاهش بازگشت.

هنگامی که صدای گرم گامهای انقلاب در کوچه های سرد شهر پیچید؛ یخهای ظلم و تباهی و طغیان ذوب شد و پرتو جان بخش خورشید اسلام به جانهای یخ زده در عصر سرد ستم گرمای زندگی بخشید آری شهید حیدری پا به پای مردم غیور زنجان در مراسم های مختلف که شور و شعور انقلابی مردم را به نمایش می گذاشت شرکت می کرد شهر در آشوب کامل بود؛ صدای رگبار و گلوله از جای جای شهر به گوش می رسد جوانان با فریادهای ضد رژیم در سطح شهر شروع به تظاهرات می کردند در آن روزها دود غلیظی که ناشی از به آتش کشیدن لاستیک بود آسمان شهر را غبار آلود می ساخت و در این میان اصغر از طریق ارتباط با مسجد ولیعصر(عج) و هدایت آقا سید هاشم در جلسات ضد رژیم شرکت می نمود و فعالانه در تظاهرات حضور می یافت .

هنگامی که فریادخشم و نفرت توده های رنج دیده و ستم کشیده بر سر حاکمان ستم پیشه و بیگانه از دین و میهن آوارمی شود.

اصغر به دریای موج ملت پیوسته و همپای مردم سرزمین و زادگاهش در تظاهرات ضد رژیم شرکت می کند چه شبهایی که تا دیر وقت در مسجد باقی می ماند و چه روزهایی که در سرما و گرما در سطح خیابانهای شهر بامشتهایی گره کرده انزجار و نفرت خود را از رژیم پهلوی فریاد می کشد.

روز ۲۴ آبان ۵۷ است مردم به خیابانها ریخته اند؛ نیروهای گارد در سطح شهر پراکنده اند و صدای رگبار و گلوله آنی قطع نمی شود خیابانهای مرکزی شهر از جمله سبزه میدان چهار راه و امام زاده مملو از جمعیت انقلابی است که

ناگهان گلوله ای آتشین قلب مهربان و شجاع اصغر را نشانه شد و او را به نزد  
پروردگارش فراخواند .



شهید علی ( محمد ولی ) گنج خانلو

نام پدر : حسنعلی

تاریخ تولد : ۱۳۳۰

تاریخ شهادت : ۵۷/۸/۱۰

محل شهادت : مسجد ولیعصر زنجان



## محل دفن : زنجان

روستای سجاس رودزنجان زادگاه رادمردی ازخیل سواران عشق است که در عصر غربت و تنهایی دین خدابه یاری آن شتافته و سوار بر مرکب مردانگی تا انتهای جاده ایثار و شهادت تاخت .

محمدولی در سال ۱۳۳۰ در خانواده ای اهل دین و قرآن قدم به گیتی نهاد تا در مسیر پر تلاطم زندگی قد بر افراشته و حیاتی جاودانه یابد.

پدرش کشاورز و مردی متدین و مادرش اهل صفا و صمیمیت بود؛ محمدولی که با آمدنش شمیم شادی و خنده را در فضای خانه پراکنده است گام در کوچه های زندگی و زمان می گذارد و چون نهال سرسبز قد کشیده و بالنده می شود آیات نور و رحمت قرآن را نزد ملا سبزعلی مکتب دار فرا گرفته تا روحش را با خواندن قرآن طراوتی دوچندان بخشد.

زندگی در مسیر خود جریان داشت و محمدولی در صفا و صمیمیت زادگاهش می بالید و بزرگ میشد محمد در سال ۴۹ به خدمت سربازی فرا خوانده شد اما بیش از ۳ ماه خدمت و وظیفه را به اتمام نرساند زیرا احساس می کرد که نمی تواند در دوره پهلوی خدمت زیر پرچم را به اتمام رساند و می گفت: نمی توانم به این دولت خدمت کنم در سال ۴۹ با دختری از ایل و تبار خود ازدواج کرد همسرش می گوید : بسیار اهل فامیل بود و نسبت به فامیل تعصب خاصی داشت وقتی اتفاقی در فامیل می افتاد و کسی نیاز به کمک داشت در صورتیکه کاری از دستش برمی آمد

هرگز مضایقه نمی کرد و اگر به لحاظ مادی نمی توانست کاری انجام دهد به لحاظ جسمی و ذهنی تا آنجاییکه می توانست یاری می رساند.

محمد بسیار شوخ طبع بود و همیشه دنیارادار فانی می دانست و به آن احساس تعلق خاطر نمی کرد هر چند شغل مناسبی نداشت ولی غم نان نمی خورد و هرگز لبخند از لبانش محو نمی شد.

وی در سال ۱۳۵۲ به همراه خانواده بارهجرت بسته و در محله بی سیم زنجان سکنی گزید با حضور در جلسات قرآن و هیئت‌ها عزاداری سعی در نزدیکی دوستان اقوام و آشنایان به یکدیگر و ترویج مفاهیم دینی و قرآنی داشت. در سال ۵۶ در تهران در خشک‌شویی یکی از اقوام مشغول به کار شد از همان زمان شروع به فعالیتهای انقلابی نمود؛ اعلامیه پخش می کرد و بردیوارها شعارهای ضد رژیم می نوشت اعلامیه‌ها و نوار سخنرانی امام را از تهران به زنجان می آورد و جهت آشنایی مردم با اهداف انقلاب و رساندن پیام امام آنها را در سطح شهر بین اقوام و آشنایان پخش می کرد گویا نورایمان و عشق به اهل بیت و اسلام در وجودش تابشی نو آغاز کرده بود.

محمدولی نیز به قبیله سرخ ایمان پیوست با شور و ولعی خاص در صحنه‌های گوناگون انقلاب شرکت می نمود؛ پدر برای دورنگه داشتن محمدولی از صحنه‌های خطروی رابه زنجان فرا خواند اما طولی نکشید که بارقه‌های قیام در زنجان نیز شعله کشید و محمدولی به فعالیتهای خود در زنجان ادامه داد بارها برای گرفتن

اعلامیه ونوارهای امام به تهران رفته ودراین راه هررو مصمتر از روز قبل گام بر می داشت .

مادرش می گفت محمدجان مواظب خودت باش می ترسم نیروهای ساواک تورا دستگیرکنند وشکنجه ات دهندیانخن هایت رابکشند ومحمدولی درجواب وی می گفت :

« مادرمن هرگزاسیر این قوم زبون نمی شوم مگراینکه درجایی بن بست مرا محاصره کنند اماآرزویم شهادت است نه اسارت »

همسرش میگفت :یکروز بالباسهایی کثیف به منزل آمد گفتم بیاداخل گفت : نمیتوانم علت راجویاشدم گفت یکی ازکلوپهای فساد رابرهیم زدیم لباسهایم به نوشیدنیهای کلوپ آلوده شده ونجس است لباسهای تمیزی بیاورتااینهاراعوض کنم چون اگربااینها به خانه بیایم آنجا نیزنجس می شود .

آری؛ محمدولی انسانی معتقد و پایبند به اصول و ارزشهای دینی و انسانی بود و در این راه حاضر بود از تمام وجودش بگذردهمسرش میگفت : حتی یکبارکه مخالفتهای پدربا حضوردر راهپیماییها وپخش اعلامیه به اوج خود رسید مقابل من ؛ مادر وپدرش نشست وبه مانیزگفت بنشینیم اعلامیه امام را ازجیبش بیرون آوردوبرای ماخواند سپس روبه پدرش کردوگفت:

« مایه ننگ است که انسان دراین مملکت زندگی کندوآنوقت این پیرفرزانه درتبعیدباشد خواهش می کنم سدراه من نشوید ؛پدرجان شما بایداین کاررامی

کردید و مانتیجه آنرا به نظاره می نشستیم حال که این کار را انجام نداده اید بگذارید ما انجام دهیم تا آیندگان نتیجه آن را ببینند درخت انقلاب باید باخون جوانان آبیاری شود»

محمودلی با حرفهایی که زد خانواده را مجاب کرد تا با رضایت خاطر بیشتری در مسیر انقلاب حرکت کند.

محرم بود؛ قیام مردم با قیام حضرت اباعبدالله علیه السلام عجین شده و مردم با حضور در خیابانها و اعلام انزجار از حکومت پهلوی شعار ((هیئات من الذله)) سرور و سالار خود را سر لوحه قرارداد داده بودند شور انقلابی مردم هر روز بیشتر از روز قبل زبانه می کشید و زبانه های انزجار از حکومت پهلوی روز به روز شعله ورت می شد؛ محمد ولی صبح روز اول آبان ۵۷ بالباس مشکی از منزل خارج شد قبل از خروج از منزل انگار مادرش می دانست که اگر محمد برود دیگر باز نخواهد گشت روبه او کرد و گفت: می خواهی به مسجد ولی عصر بروی مسجد را که بسته اند و درب ورودی را با میله های آهنی جوش زده اند؛ محمد گفت: به مسجد اصغریه می روم در هر حال با رضایت مادر و همسراز منزل خارج شد؛ همسرش میگفت: پسرم زین العابدین پشت سر پدرش گریه کرد؛ او را بغل کردم و پشت سر محمد از منزل خارج شدیم اما محمد را دیدم که مسیر حرکتش برخلاف مسجد اصغریه و به سمت مسجد ولی عصر بود؛ زین العابدین چند بار پدرش را صدا کرد و محمد به عقب برگشت تا با پسرش خدا حافظی کند و این آخرین خدا حافظی محمد از من و پسرش بود و چند هفته ای تا تولد دخترم مریم باقی مانده بود.

حساسیت نیروهای نظام نسبت به مسجد بیشتر شده چراکه مساجد به عنوان کانون ساماندهی قیام مردم محسوب میگردید؛ نگهبانان سرپامسلح در گوشه و کنار و پشت بام مساجد پرسه می زدند؛ درب ورودی مسجد ولیعصر (عج) را به هم جوش زده اند تا از ورود مردم به مسجد ممانعت کنند؛ محمد به همراه دوستانش جهت اقامه نماز به مسجد نزدیک می شوند و در صدد ورود به مسجد برمی آیند زمانیکه وارد مسجد می شوند برای خواندن نماز حاضر می شوند محمد در منزل وضو گرفته بود و نمازش را شروع می کند که در این حین نیروهای رژیم که در پشت بام مسجد مستقر شده اند به مقابله با انقلابیون برمی خیزند و درگیری آغاز می شود در این هنگام گلوله ای پیشانی محمد را نشانه می گیرد و روح بلندش در ۱۵ آبان ۵۷ در آستان حضرت دوست به پرواز درمی آید و جاودانه می شود.

تلاشها برای نجات جاننش به ثمر نمی نشیند و جسم پاکش در گلزار شهدای بالادرشهر زنجان به خاک سپرده می شود.

خانواده شهید گنج خانلو به خاطر جو حاکم بر جامعه نمی تواند مراسمی برایش بگیرند تا اینکه با گذر زمان و تغییر شرایط مراسمی در حد شایستگی این شهید و الامقام برگزار می گردد.



### شهید نجفعلی خدایی

نام پدر: هاشم

تاریخ تولد: ۱۳۲۶

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۱۱/۲۲

محل شهادت: زنجان روبروی شهربانی

روستای آقجه پیره زنجان زادگاه رادمردی از خیل سواران شورآفرین عشق؛ که در عصر غربت و تنهایی دین خدا به یاری آن شتافته و سواربرمرکب ایمان و ارادت به حضرت دوستجاده های ایثار و شهادت راییمود.

این شقایق سرخ شهادت به سال ۱۳۲۶ در خانواده ای کشاورزواطبقه متوسط جامعه قدم به عالم خاکی نهاد تا در پرتو الطاف خداوندی پیشه بلند زمان را پشت سر نهاده و به سوی کرانه های تکامل انسانی روانه شود. هنوزفصلی از حیات سبزنجفعلی نگذشته بود که همپای پدرومادربه شهرزنجان هجرت نمود اهل تلاش و کوشش و فداکاری بود و وجودنازنینش هرگز یاری آزارخاطرکسی رانداشت اشتیاق فراوانی به آموختن داشت اما هرگز طعم شیرین درس و دانش را نچشید؛ دردانه پدر و مادری متدین و مهربان و معتقد به انقلاب بود و برای اینکه اسباب دلنگرانی خانواده را فراهم نکند حضور در راهپیمایی برعلیه رژیم منحوس پهلوی را آشکار نمی نمود و وقتی که قد و قامت برافراشت حرفه آشپزی را پیشه خود ساخت سپس به کار نقاشی ساختمان روی آورد تا روزی حلالی به دست آورد و با عرق جبین خود زندگی کند.

اندک اندک زمان تشکیل خانواده فرارسید و نجفعلی به خواستگاری دختر همسایه اشان رفتندین و نجابت خاصی که در وی وجود داشت زمینه ازدواج وی با همسرش را که از خانواده ای باوضع اقتصادی به مراتب بهتری برخوردار بودند فراهم ساخت.

اهل محل به وی ارادت خاصی داشتند چرا که جویای حال همه بود و سعی می کرد تا آنجا که میتواند به دوستان و آشنایان یاری رساند اهل سخاوت و بخشش بود و دوست داشت آنچه را که دارد بادیگران قسمت کند می گفت: اهل بخشش باشید تا خداوند نیز بر شما ببخشد زندگی پراز عشق و علاقه به خانواده اش در اطاقی کوچک اما با صفا بی بسیار آغاز گشت از وی ۳ پسر و دختر به یادگار مانده است در انجام وظایف مربوط به منزل و تعمیر وسایل کوشا بود ارادت ویژه ای به اهل بیت عصمت و طهارت داشت بانام حضرت علی(ع) وارد گود زورخانه می شد تا تواضع و فروتنی را در خود تقویت کند به هنگام عاشورانیز در مراسم مذهبی حضوری فعال داشت و با تبحر خاصی که در آشپزی داشت نذری حلیم اهل فامیل را سامان می داد و بارمزیا حسین الم دسته مسجد حیدریه را تا امامزاده هاشم شهر زنجان مشایعت می کرد انگار نیرویی از عالم غیبیه امدادش می آمد و توانی دوچندان به وی می بخشید.

می گفت: (یا صاحب عصر و زمان) ما که به هنگام قیام جدت امام حسین(ع) به دنیا نبودیم یاریگر فریار هل من ناصر ینصرنی مولا جان باشیم اما خدایا اکنون توانی مضاعف به من ببخش تا حیب ابن مظاهر زمان خویش باشیم و این پیرفرزانه رایاری رسانم.

وقتی که رستاخیز دینی مردم آغاز شد جانی دوباره در کالبد بی روح امت دمیده گشت و مردم بیدار از نفخه آگاهی و قیام قدم به عرصه انقلاب نهادند نجفعلی که جانش از نغمه آزادی به وجد آمده بود به جمع بیکران ملت پیوست و در بسیاری



از راهپیمایها؛ درگیرها؛ دیوارنویسی و پخش اعلامیه های امام نقش فعالی ایفا نمود با شور و شوق وصف ناپذیری در مسجد ولی عصر حضور می یافت او که دارای قد و قامتی چون سرو و قوی بود میدان دار بسیاری از درگیرها شد.

عصر روزیست و یکم بهمن ۵۷ در شهر زنجان نیز همانند جای جای ایران فریاد آزادی و استقلال به گوش می رسید صدای گلوله و رگبار لحظه ای قطع نمی شد ایشان در کنار مردم فریاد برادری سر می دادند اما در ساختمان شهربانی که در محله سبزه میدان قرار داشت هم چنان مقاومت صورت می گرفت و شهربانی قصد تسلیم شدن نداشت به گونه ای که انقلابیون برای تسخیر این منطقه بسیج شدند و به سمت ساختمان شهربانی حرکت نمودند نجفعلی نیز در میان جمع بود و در ردیف اول قرار داشت کهالی رئیس مهدوم وقت به همه نیروهایش آماده باش داده است چند قبضه مسلسل در پشت بام و مقابل ساختمان همچون کرکسی به انتظار نشسته اند مردم باشعار ((مرگ بر کهالی)) به سوی ساختمان حمله می کنند درگیری شدیدی رخ می دهد گلوله های پرشتاب سینه سرد فضا را می شکافند و در سینه گرم مردان قیام جای می گیرند جوانانی برومند در خون می غلطند و در این میان شهید خدایی از ناحیه پامورد اصابت قرار می گیرد او کشان کشان خود را در حالی که خونریزی شدیدی دارد به کوچه ای می رساند نیروهای گارد هم وارد معرکه شده اند و بر شدت درگیری افزوده شده هر کسی در فکرجان پناهی است نجفعلی مدت زیادی در کوچه می ماند اما کسی از ترس تک تیراندازان نمی تواند به او نزدیک شود و این جوان سرو قامت بر اثر خونریزی

زیاد در روز ۲۲ بهمن ۵۷ با مرگی سرخ به دیار حق می‌شتابد پیکر پاکش را از مسجد ولیعصر توسط دوستانش باشکوهی آمیخته از اضطراب در حضور نیروهای رژیم تشییع می‌کنند تا اینکه پیکر پاکش در مزار شهدای پایین شهر زنجان در آغوش خاک آرام می‌گیرد.

خاطره: همسرش می‌گفت: به هنگام محرم دودِ گِ مِسی تهِیه می‌کرد یکی را برای منزل و یکی را برای مسجد تا در هنگام احسان و نذری که از سوی مسجد داده می‌شد غذا در این دیگ طبخ شود؛ یک بار نیز مسجد حیدریه را نقاشی نمود چرا که معتقد بود ارادت به آستان اهل بیت و هر آنچه که در این مسیر قرار دارد دشواری راه رسیدن به حق را تسهیل می‌کند...



### شهید عبدالحسین جلیل خانی

نام پدر: محمد حسین

تاریخ تولد: ۱۳۳۴

تاریخ شهادت: ۵۷/۸/۱۷

محل شهادت: زنجان - چهارراه امیرکبیر

به سال ۱۳۳۴ در روستای کلکته از توابع شهرستان زنجان دیده به این دیر خراب آباد گشود تا در انتظار لحظه پر شکوه وصل روزگار فصل را سپری کند؛ پدر و مادر از آمدنش غرق در شور و شادی شدند و مقدمش را گلباران نمودند.

عبدالحسین در فضای آکنده از صفا و سادگی روستا رشد می کرد و بالنده می شد هنگامی که توان آموختن یافت در مکتبخانه زادگاهش در نزد میرزا اکبر میرزای ده قرآن را فرا گرفت و کتابهایی چون ((تنبيه الغافلین)) را هم خواند.

عبدالحسین بسیاری از روزها را در کنار پدر بود و به کار کشاورزی می پرداخت تا اندکی از هزینه های سنگین زندگی را متحمل شود. عصر؛ عصر ستم بود و طاغوت و غبار فقر بر سر روی دهات و روستاهای ایران می بارید؛ دغدغه تحصیل فرزندان پدر را در اندیشه کرد و از این رو پدر بار و بندیل زندگی را بسته و به شهر کوچید؛ خانواده جلیل خانی در خیابان بابائیان سکنی گزیدند.

عبدالحسین قلب رئوف و مهربانی داشت و با خلق الله با عطف و مهربانی رفتار می نمود احترام به پدر و مادر را بسیار رعایت می نمود توجه به دعا؛ نماز و جلسات مذهبی از همان دوران کودکی در زندگی عبدالحسین متجلی بود.

پس از عزیمت به زنجان به عنوان باغبان در شهرداری زنجان به کار پرداخت اما هنگامی که با خستگی نلشی از کار به منزل مراجعت می نمود تلاش حقیقی اش آغاز می گشت شهید در مدرسه بزرگسالان خاقانی ثبت نام کرد تا روح

تشنه به دانش خود را سیراب کند، تا پایان دوران ابتدایی به تحصیل پرداخت و پس از مدتی به خدمت سربازی رفت خدمت زیر پرچم را در یگان رادار مشهد و در رسته پیاده به پایان رساند.

در دوران خدمت نیز به مدت ۳ ماه از سوی رژیم وقت به منطقه ظفار عمان اعزام گردید پس از اتمام دوران خدمت سربازی دو سال در مشهد جوار بارگاه ملکوتی امام رضا(ع) ماندگار شد و به کار خیاطی پرداخت



روحیه ظلم ستیزی؛ عدم پذیرش تبعیض و نابرابریهای اجتماعی؛ احساس استقلال و آزادی و گریز از دیکتاتوری با فطرت آگاه و بیدارش عجیب بود مانند همه آزادی خواهان ایرانی شرایط جامعه وجود جامعه سلطنتی وموروثی برای وی غیرقابل تحمل بودمیخواست مانند تمامی انسانهای آزاده جهان زندگی کند و در این مسیر حضرت سیدالشهدا را الگو و سرمشق خود قرار داده بود .

در آن مقطع گوش به فرمان رهبر و مقتدای خود حضرت امام بود وقتی امام سخنرانی می نمود یا پیامی می داد هیچگونه سوال و ابهامی در رابطه با آنده و باور پذیری آن برایش باقی نمی گذاشت وجود چنین روحیه و انگیزه ای زمینه ساز تلاش هر چه بیشترین شهید بزرگوار در راستای تحقق شعار (( استقلال آزادی و جمهوری اسلامی )) بود .

مردم زنجان همگام با ملت ایران جهت تعیین سرنوشت خود و تغییر نظام سلطنتی عزم خود را جزم نموده بودند در روزهای ملت‌پاییز ۵۷ صدای گلوله و رگبار از نقاط مختلف شهر به گوش می رسید نیروهای نظامی در سطح شهر پراکنده بودند.

در بسیاری از روزها و شبها حکومت نظامی بر شهر حکمفرما بود چرا که نخست وزیر وقت آن زمان ((زهاری)) خود یک نظامی بود و برخورد نظامی با مردم شدت بیشتری یافته بود. به تاریخ ۱۶ آبان ۵۷ چندین نفر در سطح شهر شهید شدند .

زمانی که در تاریخ ۱۷ آبان مردم برای اطلاع از وضعیت عزیزان خود مقابل بیمارستان شفیعیه زنجان تجمع کرده بودند نیروهای گارد ویژه شروع به تیراندازی به سمت جمعیت حاضر در محل نمودند؛ مردم برای نجات جان خود به دنبال مأمن و پناهگاهی می گشتند و هر کس به سویی می دوید.

در همان جا؛ مشخص شد که تعدادی از شهدای روز گذشته در محلی واقع در روبروی مسجد سید محسن واقع در دروازه رشت که متعلق به مسجد بود

نگهداری می شدند؛ افرادی که؛ با شرکت در تظاهرات کینه و نفرت خود را از حکومت ظلم و جور ابراز داشته بودند.

شهید جلیل خانی در آن شب در بین تظاهرکنندگان بود او با حضور در مسجد ((ولیعصر عج)) پایگاه انقلابیون و با راهنمایی روحانیونی چون مرحوم آقا سید هاشم به تکثیر و پخش نوارها و اعلامیه های امام (ره) کمک می کرد.

روز ۱۷ آبان سراسیمه وارد خانه می شود و خبر از درگیری و شلوغی خیابانهای دهد مادر او را برای صرف نهار می خواند و شهید می گوید: تا غذا آماده شود بر می گردم و گرنه غذای مرا کنار بگذارید و از خانه خارج می شود و تا غروب بر نمی گردد.

مسجد ولیعصر لبریز از سیل جمعیتی است که می خواهند راهپیمایی را آغاز کنند شه رشلوغ است نیروهای گارد در شهر پرسه می زنند شهر از شعارهای مردم به خروش آمده نیروهای گارد شروع به تیراندازی به سمت تظاهرکنندگان می کنند و مردم با آتش زدن لاستیک و مقوا به مقابله بر می خیزند و در این میان ۴ نفر هر یک در جایی به خون می غلطند؛ عبدالحسین از ناحیه کتف آماج گلوله دژخیمان قرار می گیرد و به جمع آلاله های انقلاب می پیوندد. پیکر پاک شهید

نیز در میان شهدایی که در مسجد سید محسن قرار دارند به چشم می خورد



برخلاف بسیاری از تشیع پیکر شهدا که به صورت پنهان و یا با حضور تعداد اندکی از وابستگان به جهت عدم صدور مجوز از سوی رژیم انجام می گرفت تشیع با شکوه و عظمت خاصی برگزار گردید و جسم بی جان این شهید در محل مزار شهدای پایین شهرستان زنجان آرام می گیرد.





### شهید هدایت الله زمانی

نام پدر : یدالله

تاریخ تولد : ۱۳۲۵/۱۱/۲۶

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۱۱/۲۱

محل شهادت : مقابل شهربانی زنجان

محل دفن : زنجان

هدایت الله ؛ مردی با وقار و در عین حال شوخ طبع .

او در سال ۱۳۲۵ در زنجان به دنیا آمد . در روستایی از نواحی استان با نام " تقی کندی " . پدر و مادر وی از زمره متدینین روستا بودند که از خود آوازه ای از عشق به اهل بیت علیهم السلام به یادگار گذاشته و با قلبی آکنده از مهر حضرت سیدالشهداء (ع) به دیار باقی شتافتند .

هدایت الله ، تحت تربیت این پدر و مادر دلسوز و مؤمن ، از همان اوان کودکی ، حلقه های اشک خود را با تاب عشق امام حسین علیه السلام گره زد و به همین واسطه با عزتی برگرفته از شوکت حسینی، از محبوبیت خاصی در میان اهالی روستا برخوردار شد .

گویا تواضع ، متانت و از خودگذشتگی ، تصویری بود که روح و روان او را به نظاره کشیده بود و از جانش چهرنمایی می کرد .

هدایت الله ، در زمانی زندگی می کرد که قرآن و فرهنگ ناب آن به فراموشی سپرده شده و به جای قلبهای پر درد ، در طاقچه ها آرمیده بود . اما با این همه زمان او را با خود نبرده و همواره با طنین دلنواز قرآن کریم ، قدم به عرصه مبارزات می نهاد .

علاقه بیش از حد او به تلاوت قرآن کریم او را برآن داشت تا با پا نهان به سن ۱۰ سالگی علاوه بر یادگیری روخوانی و روانخوانی ، چند جزء از قرآن کریم را حفظ نماید .

شوروشعف هدایت الله در اقامه نماز اول وقت وانجام فرائض دینی، بالاترین مأذنه دعوت اهالی روستا به خدا بود چراکه کمتر می گفت و بیشتر عمل می نمود و مفهوم "كُونُوا دُعَاتَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ" را جاری می ساخت .

از همان دوران نوجوانی، حرفه آهنگری راپیشه خود ساخت . تبلور عشق به سالار شهیدان در حرفه و شغل او در قالب عَلم های عزاداری بود که تا به امروز هم در برخی از روستاهای تابعه از جمله " ملک باغ " ماهنشان به یادگار مانده است .

شاید اگر پدر و مادر هدایت الله در قید حیات بودند او را چنین معرفی میکردند: هدایت؛ یارو مددکار ما بود . خانواده را او اداره می کرد . عصای دستان بود و همیشه به داشتن چنین پسری افتخار می کنیم .

هدایت الله زمانی پس از تشکیل خانواده ، به سوی شهر رحل اقامت بست و برای اولین بار شهرنشینی را تجربه نمود اما هیچگاه آن خلوص روستایی را از دست نداده و در مسیر مردماری از پای ننشست و شاید گواه این مطلب در ودیوارهای بیمارستانهای شهر و بیماران چشم به انتظار آن باشد که هر جمعه نظاره گر عیادت خالصانه ایشان بوده اند.

با آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در راهپیمائیهها و درگیریها، پخش اعلامیه، شعارنویسی و رفت و آمد به قم و تهران، و برای کسب آگاهی از مراکز قیام، تلاش چشمگیری از خود نشان داد و همواره دغدغه پیروزی انقلاب اسلامی و شکست کاخ ستم شاهی لحظه ای او را آرام نمی گذاشت . او همیشه

در میان انقلابیون زنجان بود اما سرانجام در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در حالیکه همراه شمار زیادی از جوانان غیور شهر، کفن بر تن کرده بود، در مابین خیابان امیر کبیر و سبزه میدان زنجان مورد هدف گلوله نیروهای شاهنشاهی قرار گرفت و به شهادت رسید



پیکر وی را پس از تشییع در مزار پایین زنجان به خاک سپردند.



### شهید ابوالفضل آدینه لو

نام پدر: عبدالمجید

تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۳/۱۸

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۸/۱۶

محل شهادت: چهارراه امیرکبیر

محل دفن: روستای دولاناب

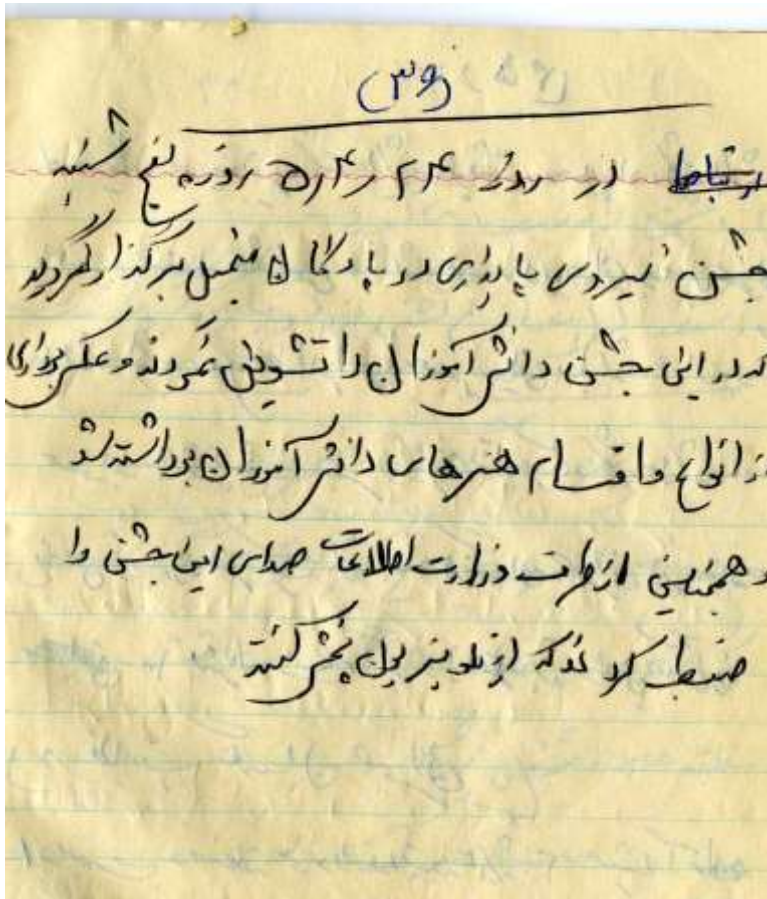
زنجان ، خرداد ۱۳۲۹

نسیم لطف الهی برشاخسار درخت زندگی ابوالفضل می وزد و آن را به باروری شیرین می نشاند و کودکی با به عرصه حیات جاودانگی گام می نهد .

ابوالفضا در روستای دولاناب از بخش زنجان رود و در خانواده ای معتقد و متدین چشم به جهان می گشاید . وی در محیط ساده و سمیمی روستابالید و قد برافراشت .

در دوره پیش از دبستان آیات الهی را نزد ملا اسد ؛ مکتب دار روستا آموخت تا در روزگاری که جهل در جامعه جاری بود با تمسک به ریسمان الهی مسیر نور و روشنایی را در یابد در هفت سالگی قدم به دبستان روستای زادگاهش نهاد و دوره ۶ ساله ابتدایی را به پایان رساند . او بسیار باهوش و علاقمند به تحصیل بود .

در تاریخ ۱۵ / ۹ / ۱۳۴۹ با رهنمایی اداره تعاون روستایی به عنوان دانش آموز وظیفه برای طی دوره حسابداری اعزام گردید و در تاریخ ۱۳۵۱/۹/۱۵ در یگان آموزشگاه تعاون روستایی سراب خدمت سربازی را به اتمام رسانید .



بعد از اتمام خدمت به جهت توانایی و قابلیت مسئولیت فروشگاه تعاونی روستا به او واگذار گردید ولی وی پس از مدتی دست از آن کار کشیده و به عنوان حسابدار شرکت میخ زنجان مشغول به کار شد .

روزها و ماهها در پیچ و خم جاده های بلند زمان گم شد و ابوالفضل صنوبری سبز در خاک زندگی ریشه می دواند و با تلاش و پشتکاری که داشت مقداری پس انداز نمود و توانست خودروی وانت بار بخرد . در طول رفت و آمد به شهر تا حد امکان لوازم مورد نیاز اهالی روستا به ویژه چند زن بیوه را تهیه می

نمود چرا که وسیله نقلیه چندانی در سطح روستا تردد نمی نمود . سخاوت و بخشش ابوالفضل بی نظیر بود و بسیار اهل عمل و پایبند به قول و سخن خود بود . با تواضع و فروتنی خاصی که در وجود این شهید نهادینه شده بود بسیار سریع با افراد رابطه برقرار می کرد و در محافل و مجالسی که شرکت می کرد همه را جذب خود می نمود . چنان مردمدار بود که وقتی برای اولین بار کسی را می دید سریعا با آن شخص رابطه برقرار می کرد .

ابوالفضل توجه خاصی به تهیدستان داشت تا جایی که از چندین مستمند حمایت مالی می کرد و گره از کارشان باز می نمود .

از آنجایی که با قرآن مانوس بود و آیات الهی در جان وی ریشه دوانده بود مراقب حال مادر مریضش بود و مادرش را به طور متناوب جهت مداوا و درمان نزد پزشک می برد حتی زمانی که خواهرش به صورت مقطعی مریض گردید در بهبود حال وی نیز از هیچ اقدامی کوتاهی ننمود .

سلام را نشانی از عافیت و سلامتی می دانست و هرگز اجازه نمی داد کسی زودتر از وی شروع به سلام کند .

آنقدر مهربان بود که برای بچه های روستا تنقلات می خرید و مادرش آنان را دور خودش جمع می کرد و بین آنان تقسیم می نمود .



پنجره های رو به صبح و ایمان و آزادی به کشور گشوده شد و پرتو بیداری بر آینه دل ابوالفضل تابید و او شانه به شانه خیل جوانان عاشق به طواف کعبه خمین رفت .

روزهای سرخ انقلاب از پی هم می گذشت و حماسه و ایثار به مردانی چون ابوالفضل می بالید . برای شرکت در راهپیمایی ها به سطح شهر می آمد و در تظاهرات علیه شاه شرکت می نمود و در کنار مردم برای کسب آزادی حضور فعال داشت .

۱۶ آبان ۵۷ بار دیگر خیابانها صحنه خروش توفنده مردم شد و فریاد بیزاری از ظلم و تباهی در آسمان شهر زنجان طنین انداز شد . جوانان با آتش زدن لاستیک ها به مقابله با گازهای اشک آور می پرداختند و ابوالفضل نیز همراه چندی از جوانان شهر شعارهای انقلابی سر می دادند .

نیروهای گارد تظاهر کنندگان را زیر نظر داشتند . صدای گلوله و رگبار در فضا می پیچید آسمان شهر طنین انداز می شد . ناگهان گلوله ای از ناحیه شکم به جسم پاک ابوالفضل اصابت می کند و پیکر پاکش در خون می غلظد .

در همین هنگام جوانی دست در خون پاک ابوالفضل آغشته کرده و بر روی چراغ برق نزدیک شهادتگاه او نام مبارک شهید را می نویسد و این نوشته خونین تا یک سال پس از شهادت وی باقی بود .

این خبر به سرعت در رسانه های کشوری منعکس می شود .

● **حمله ۸ دی**  
 نظامی‌سازی و جان‌باختگی کشته شدن دانات‌اللهی در مدرسه سوگواری برپا شد و اکا شرکت کردند

● **شنبه ۹ دیماه در**  
 بخاطر عزای عمومی سوگواری برپا شد. هفت وعظ سخنرانی می‌گردد. زاندارهایی که در ام بودند گماز اشک‌آور به پرتاب شد و مردم د پنجره‌های مسجد فرار چند دقیقه یک اتومبیل جلوی شهرداری بسطاه کشیده شد. مردمی که بنظام رفته بودند به بازگشتند. هنگام عبور از ایستگاه زاندارمیری که د شاهرود. چهل دختر بسوی اتومبیل‌های در تیراندازی شد و در نتی اتومبیل سواری به میرغفوریهان ۲۱ساله و دیگر ناصر بجاری ۲۷. امانت گلوله قرار گرفت رسیدن به بیمارستان از روز شنبه به ا

## زنجان

● **زنجان- دربرخوردی که**  
 روز سه‌شنبه ۱۶ آبان ماه هنگام یک راهپیمایی بزرگ بین گروهی از مردم و مأموران انتظامی روی داد چهار نفر بضرط گلوله کشته شدند. دراین برخورد، حدود ۱۰۰ تن نیز از تظاهرکنندگان مجروح شدند که به بیمارستان انتقال یافتند. ناظران عینی گفتند، چندتن از مأموران نیز کشته و مجروح شده‌اند. مقتولان حادثه ۱۶ آبان ماه زنجان، عبدالحسین جلیل‌خانی، اسفندی، حیدری، ابوالفضل آدینه‌سو و منصور اصولی نام داشتند گزارش رسیده حاکی است که دراین روز یکی از کارمندان بیمارستان بنام روحانی بر اثر اصابت گلوله مجروح شد و یکی از مجروحان بر اثر مسمومیت گاز اشک‌آور در اتاق عمل، خفه شد.

● **۲۸ ساله غیر نظامی کشته**  
 و ۵ نفر مجروح شدند.  
**۱۵ آذر-** در سالن اداره کل آموزش و پرورش در حدود ۳ هزار تن اجتماع کردند و در ساعات بعد از منع عبور و مرور مردم دست به تظاهرات زدند که این تظاهرات یک کشته و دو مجروح برجای گذاشت. در تظاهراتی که در همین روز در همایونشهر انجام شد یک نفر کشته و یک نفر مجروح شدند.  
**۱۷ آذر-** اصفهان در این روز یک پانزده آتش و دود بود در این روز ۳ نفر کشته شدند که اجساد آنان توسط مردم در خیابانها حمل می‌شد در ضمن ۸ نفر نیز زخمی شدند. و ۱۸ شعبه بانک و اماکن عمومی از جمله شرکت آمریکایی گروفن و دفتر پست هلیکوپتر هرکدام دومرتبه مورد حمله قرار گرفته و با آتش کشیده شد.

● **۲۱ آذر (تاسوعا)-**  
 راهپیمایی عظیم و آرامی با شرکت بیش از ۷۰۰ هزار تن در خیابانهای اصلی شهر صورت

● **فوزار نظری در**  
 در این پیاده ندگان نام چند ادد.

● **سوزی در**  
**مریکا**  
 هم دیماه تبریز د گرفت.  
 تظاهر کنندگان سرکل رویداد زی یک سرباز د نفر مجروح نه مردم را به هر کنندگان در جنوبی در یکا را از جاسوزی بزرگی و در همین ی ترکیه را به چنین چندین بانگها را در ن زدند. گفته بانک ویران یا ده است.  
 تیراندازی یک

بیکر پاکش را به مدت یک شب در مسجد سید محسن آل یاسین نگه می دارند و فردای آن روز بدن نورانی شهید را به طور مخفیانه به روستای دولاناب تشییع و سپس به خاک می سپارند .



### شهید محمد علی شجاعی

نام پدر : اسدالله

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۴/۲

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۱۰/۲۹

محل شهادت : کوچه مسجد دمیرلوی زنجان

محل دفن : زنجان

تیرماه ، سال ۱۳۴۲

مروارید دیگری از دریای پرتلاطم انسانیت به بند صیاد معرفت افتاد و در صف جاودانگی جای گرفت . مردی از تبار خمینیان که در موسم خزان انقلاب خون خود را جان مایه رویش اسلام ناب محمدی نمود .

او در روستای حاج آرش زنجان به دنیا آمد . پدرش کشاورز بود و محمدعلی نیز در کنار پدرش به کار کشاورزی می پرداخت . وی قرآن را در روستا نزد یکی از اهالی روستا فرا گرفت و همواره سعی در انجام آموزه های والای قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشت به طوری که اهالی روستا تا به امروز هم از وی به نیکی یاد می کنند و محبت وی را از دل خارج نساخته اند آری حقیقت این امر آن است که خداوند متعال در قرآن کریم فرمود « هر کس که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد ما به زودی محبت وی را در دل دیگران قرار می دهیم » .

محمد علی توانست تا مقطع سوم ابتدایی درس بخواند اما به علت شرایط روستا از ادامه تحصیل محروم ماند . بعدها که قد برافراشت و توان اداره زندگی پیدا کرد به سنت حسنه حضرت رسول اکرم صل الله علیه وآله وسلم عمل نموده و ازدواج کرد .

با آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) فعالیت خود را در راستای منویات آن رهبر والامقام انقلاب شروع کرد و در راهپیمائی ها و تظاهراتی که علیه رژیم جبار شاهنشاهی صورت می گرفت شرکت فعالانه پیدا کرد ، تا اینکه

دریکی از همین تظاهراتی که علیه رژیم شاهنشاهی در زنجان صورت گرفته بود شرکت کرد و در حین تظاهرات مورد حمله رژیم گارد شاهنشاهی قرار گرفت و در داخل کوچه مسجد دمیرلو در مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۲۹ مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به شهادت رسید .



پیکر وی را پس از تشیع در مزار پایین شهدای زنجان به خاک سپردند.



## شهید خلیل نوروزی مقدم

نام پدر: علی

تاریخ تولد: ۱۳۲۶/۱/۱

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۹/۱۶

محل شهادت: روبروی مسجد میرزایی زنجان

محل دفن: زنجان

زمستان جای خود را به بهار داد و رویش سبزینه خود را برای همگان به نمایش گذاشت و برای تابستان هدیه ای به رنگ خون پاک شهادت آورد و دل او را نیلی کرد. هدیه ای از نسل انسان، هدیه ای به نام خلیل نوروزی مقدم، هدیه ای برای محله ای در کوچه سیدلرزنجان.

وی پنجمین فرزند خانواده بود، پدرش بناء بود. در کودکی پدرش را از دست داد و داغ غیر قابل جبرانی در دلش قرار گرفت و خود را در مقابل هزاران مشکل پیش بینی نشده یافت. خلیل از همان آغاز کودکی به جای دبستان قدم به بازار کار گذاشت و شبانه به تحصیل ادامه می داد و کمک خرج مادرش بود خلیل از همان اوان کودکی استعداد معنوی اش متبلور شده بود و همواره در مجامع و محافل علما حاضر می شد و با این کار عشق و علاقه خود را به محضر حضرت ربوبی اعلام می داشت.



او در آغاز، چند سالی شاگرد بزاز شد و با قوت بازوان توانایش نان جسم را

تامین می کرد و کم و کم وارد خدمت سربازی شده و با موفقیت آن را به اتمام رساند .



سپس در بانک بازرگانی به کار پرداخت ولی از بانک نیز به علت عدم تایید اعمال بانکی توسط فقهاء وقت استعفا کرد و به عنوان نامه رسان، به استخدام اداره پست زنجان درآمد.





وی دوران ۶ ساله ابتدایی را در مدرسه شبانه شیخ منصور و دوران متوسطه را در دبیرستان شرف به پایان رساند. او به قدری به ارزشهای دینی پایبند بود که در مراسم ازدواجش، حلقه طلایی را که برای او خریده بودند، پس فرستاد و انگشتر عقیقی را که حدیث «حسین منی و انا من حسین» روی آن حک شده بود را به دست کرد. با شروع انقلاب اسلامی در راهپیمایی ها، درگیریها، پخش اعلامیه و محافل سخنرانی حضور یافت ،

و دراعتصاب کارکنان اداره پست زنجان نقش مهمی ایفا کرد، که به خاطر همین تلاشهای چشمگیرش مورد شناسایی و تعقیب قرار گرفت. در تاریخ ۵۷/۹/۱۵ در

حالیکه مأموران در یکی از روزهای انقلاب اطراف خانه وی را محاصره کرده بودند، وی از پشت بام فرار می کند، ولی وقتی که از راه کوچه مقابل مسجد میرزایی پایین می آید خود را در محاصره مأموران می بیند و در حین فرار از پشت مورد اصابت گلوله قرار می گیرد و پس از ۶ روز بستری، در بیمارستان امام خمینی تهران، در عاشورای سال ۵۷ به شهادت می رسد.



پیکر گلگونش رادر مزار پایین به خاک سپردند .



شهید محمد حسن دخت هاشمی

نام پدر : آدی شیرین

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۱۱/۲۱

محل شهادت : میدان امام حسین علیه السلام « تهران »

محل دفن : تهران

بهار ، سال ۱۳۳۸

پسری از خانواده مذهبی . هدیه ای به پاس عبادت‌های پدر و مادر .

محمد حسن ، گلی از باغ زرین آباد زنجان، که در یک خانواده کم درآمد متولد گردید بعد از اینکه به سنین بلوغ رسید، در شغل نانوائی به کار اشتغال ورزید و در اثر کار و تلاش موفق به خرید ساختمان کوچکی در زنجان گردید، سپس ازدواج کرد.

بعد از ازدواج نیز در تهران به نانوائی می پرداخت و در این مدت وی با بینش و آگاهی که در رابطه با ستمها و جورهای رژیم طاغوتی پهلوی داشت، عکس و نوارهای امام خمینی (ره) را گردآوری می کرد و اقوام و بستگانش را از این مسائل مطلع و آگاه می نمود و در راستای روشنگری چشم انداز انقلاب اسلامی لحظه ای کوتاهی نمی کرد زیرا خود بر این باور بود که جایگاه حکومت اسلامی شایسته ولی فقیه است و کاخ ظلم و جور باید بسطش چیده و نابود گردد .

در تمامی ایام پرتلاطم انقلاب که صدای مرگ بر شاه و درود بر خمینی بر سراسر ایران طنین انداز بود وی با عشق و علاقه تمام در متن انقلاب بود ، تا اینکه در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۹ به تهران عزم سفر کرد تا نقش و رسالت اساسی خود را در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایفا کند .

همسرش به خاطر علقه خاطری که به وی داشت از در مخالفت در آمد تا شاید سایه او را در سر خود و تنها دخترش مستدام کند اما عشق و شور محمد حسن مانع از اصرار او شد و او نتوانست مانع رفتن محمد حسن جوان مرد شود ، زیرا می گفت که آرزویی در دل دارم و باید به این آرزو نایل آیم و با همه خطرات روانه تهران گردید.

با ورود به تهران ، سریعا نقش خود را در میان انقلابیون یافت و فعالیتهای گرانبهایش را آغازید و قدم در صف مقدم جهاد و نبرد نهاد .

خانواده اش به مدت دو هفته هیچگونه خبری از وی بدست نیاوردند تا اینکه بعد از جستجوی فراوان عکس تیر خورده اش را از بهشت زهرا یافته بودند.

آری شهید دخت هاشمی در اواخر پیروزی دین خود را به اسلام و ایران ادا نمود و در مبارزه با گارد رژیم طاغوتی پهلوی در میدان امام حسین (ع) در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ شربت شهادت نوشید.



### شهید شعبان شعبانی

نام پدر : علی محمد

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱۲/۱۹

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۱۱/۲۱

محل شهادت : مقابل پادگان جی تهران

محل دفن : روستای باشیز

اسفند ، سال ۱۳۳۸

زندگی زیباست اما شهادت در راه خدا از آن زیباترست و انسان در آرزوی رسیدن به این هدیه بزرگ الهی سرازپا نمی شناسد گویا در طلب گمشده ایست که تمامی زندگی خود را صرف به دست آوردن آن نموده است .

انسان در آرزوی شهادت همه جا ، جای اوست و فراتر از مکان و زمان می اندیشد . گاهی در مدینه ، گاهی در کربلا و گاهی در روستایی از توابع زنجان .

شهید شعبانی در روستای باشیز زنجان به دنیا آمد و پس از چندی قدم به مکتبخانه روستا نهاده و نزد مکتب دار ده ، قرآن را فرا گرفت . او پس از ختم قرآن کریم و انجام مراسم خاص ختم قرآن ، دست یاری به پدر خود داده و در کار کشاورزی به پدرش کمک می کرد .

همواره سعی در عمل به قرآن کریم و تکیه بر فرامین وحی می نمود و روح بلندش را با قرآن کریم آرامش می بخشید .

طبق روال ، در دوران جوانی به خدمت سربازی می رود و پس از چند سال برای کار به تهران رفت و مدت ۴ سال به لوله کشی اشتغال ورزید.



با آغاز انقلاب اسلامی ، در تهران و در خانه استیجاریش ، مأمنی برای دوستان انقلابی و محلی برای پنخش اعلامیه ها و نوارهای امام فراهم کرد.

یکبار خانه استیجاریش مورد محاصره و بررسی قرار می گیرد، تا اینکه پس از ماهها مبارزه با نیروهای شاهنشاهی ، در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در مقابل پادگان جی تهران مورد اصابت گلوله قرار گرفته و پس از انتقال به بیمارستان شماره ۲ جاده



قدیم کرج به شهادت می رسد



پیکر به خون تپیده اش را بر دوش عاشقان خمینی در روستای زادگاهش به خاک نه بلکه به افلاک سپردند.

شهید پرویز میرزائی (معروف به داود)

نام پدر : محمد باقر

تاریخ تولد : ۱۳۳۴/۱/۱

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷ / ۲/۱۸

محل شهادت : دانشگاه تبریز

محل دفن : زنجان

بهار ، سال ۱۳۳۴

در یک خانواده متوسط مذهبی در شهرستان زنجان دیده به جهان گشود. وی کلاس اول تا ششم ابتدائی را در دبستان " دارا " سپری کرد ، و مقطع متوسطه را تا کلاس یازدهم در دبیرستان امیرکبیر زنجان تحصیل کرد و بالاخره سال آخر را، در دبیرستان صدرجهان زنجان به پایان رسانید.

سپس در کنکور شرکت نموده و در رشته علوم تربیتی قبول شد. داود در حین تحصیل کار نیز میکرد. ابتدا ، مزدش روزی دو ریال ، سال بعد پنج ریال و در پایان ابتدائی مزدش به پنجاه ریال افزایش یافت.

هنگامی که در دبیرستان اشتغال به تحصیل داشته مزدش به سیصد ریال افزایش یافته بود. وی این پول را برای مایحتاج خود جمع می کرد تا بدان وسیله بتواند زندگی خویش را تأمین و اداره نماید.

یکی از خصوصیات بارز وی معاشرت با مستضعفین بود. وی به اندازه توان به یاری آنها می شتافت و مزد ناچیزی را که از کار کردن بدست می آورد با آنها تقسیم می نمود. داود از ده سالگی نماز می خواند و روزه می گرفت ، و چون در این سنین روزه اش مستحب بود ، روزه های گرفته را به زعم خویش به پدرش می فروخت و روزی پنجاه ریال از بابت آن می گرفت.

وی بعد از وارد شدن به دانشگاه آزر آبادگان تبریز از سال ۱۳۵۶ فعالیت سیاسی خویش را بر علیه رژیم کفر پیشه و طاغوتی پهلوی شروع کرد. او یکبار

به خاطر شرکت در مراسم اربعین شهدای ۱۹ دی قم - که در تبریز برگزار شد - دستگیر و مورد آزار و شکنجه دژخیمان شاه قرار می گیرد.

داود بعد از آزادی به شهر خود مراجعت کرده و چند روزی در اثر شکنجه، بستری می شود. پس از بهبودی دوباره به دانشگاه رفته تا به فعالیت خویش ادامه دهد.

تا اینکه داود و همزمش - محمد غلامی - در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۱۸ در حین حمله گارد شاهنشاهی به دانشگاه تبریز مورد اصابت تیر قرار گرفته و به شهادت رسیدند. پیکر وی از تبریز به زنجان منتقل و در مزار پایین به خاک سپرده می شود.



### شهید عباس سهرابی

نام پدر: سلطانعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۶/۲

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۹/۱۴

محل شهادت : خیابان ضیایی زنجان

محل دفن : زنجان

شهریور، سال ۱۳۴۰

عباس در سالروز خجسته میلاد نیمه شعبان در شهرستان زنجان به دنیا آمد، او کنار تحصیل در دبستان، قرآن را نیز در مکتب فرا گرفت و از همان اوان کودکی روح پر لطافت خود را با نسیم مهر و محبت آیات وحی مانوس نمود پس از پایان بردن دوره راهنمایی وارد دبیرستان پهلوی شد و مرحله دیگری از زندگی را آغاز کرد.



دولت شاهنشاهی ایران  
وزارت آموزش و پرورش  
گواهینامه

شماره ثبت ۲۴۱۲  
تاریخ

پایان تحصیلات مرحله اول تعلیمات عمومی

طبق گواهی هیأت مستحضره حوزه امتحانی شماره شایسته  
شهرستان زنجان در تاریخ فروردین ماه ۱۳۴۰ شمسی بمقام  
دارای شناسنامه شماره ۴۰۵۹ صادره از زنجان - که در تاریخ  
۱۳۴۰ خورشیدی در زنجان متولد شده است در امتحانات  
پایان تحصیلات مرحله اول تعلیمات عمومی شرکت نموده  
و با معدل ۱۴۶۲ در امتحانات کتبی و معدل کل ۱۴۸۲ -  
در امتحانات کتبی و شفاهی و عملی قبول شده است .  
این دانش آموز در سال تحصیلی ۵۰-۵۱ در دبستان قریب  
اشتغال به تحصیل داشته و نمره رفتار و مرا اقبیت او ۱۴۸۲  
بوده است .

رئیس هیأت مستحضره  
رئیس دبستان  
معاونت آموزش و پرورش  
استان زنجان

یادنامه شهدای انقلاب اسلامی استان زنجان

همزمان با اینکه عباس سال دوم دبیرستان را به پایان رساند انقلاب اسلامی اوج بیشتری یافت و عباس را روز به روز وارد چرخانه رشادت و جوانمردی نمود .

گواهی برون مرز مکتب دوره

وزارت آموزش و پرورش

استان زنجان

کارنامه تحصیلی دانش آموز: **عباس** (مردم آزادی)

در سال تحصیلی: **۱۳۴۳ - ۱۳۴۲**

شماره شناسنامه: **۴۰۵۶**

تاریخ تولد: **۱۳۴۰**

محل تولد: **زنجان**

(محلان دوره همراه در هر امتحان منجر حداکثر آت است آت)

ملاحظات	سال تحصیلی ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲				سال تحصیلی ۱۳۴۲ - ۱۳۴۱				مواد درسی
	شماره پرونده	نمره	معدل	رتبه	شماره پرونده	نمره	معدل	رتبه	
<b>در طلوع آزادی جای</b> <b>مردمان</b>									حساب و جبر و مثلثات
									آیزیک
									عربی
									زیست شناسی (انگیزه پروفاست-سیرت)
									دین و اخلاق
									هندسه
									فراغت و دستور زبان فارسی و عربی
									نگارش و دستوروی
									دوره تلفظ و آهنگ عربی و تلفظ انگلیسی و آهنگ فارسی
									فرانسوی و آهنگ و تلفظ فرانسوی و آهنگ انگلیسی
									نگارش و آهنگ و تلفظ انگلیسی و آهنگ فرانسوی
									سیکشناسی (ساز ابراهیمیان - ست)
									ورزش و بهداشت فردی
									ابزار شناسی
									کارهای آزمایشگاهی
								انضباط	
								جمع کل	
								معدل کل	
محل ثبت نام	این دانش آموز در مصاحبه ...				این دانش آموز در مصاحبه ...				محل مهر نهاد تحصیلی در زنجان

سهرابی اکثر شبهای آغازین انقلاب را در خانه نبود و به چاپ، تکثیر و پخش اعلامیه و شعار نویسی و ساختن کوکتل مولوتف در مسجد می گذراند.

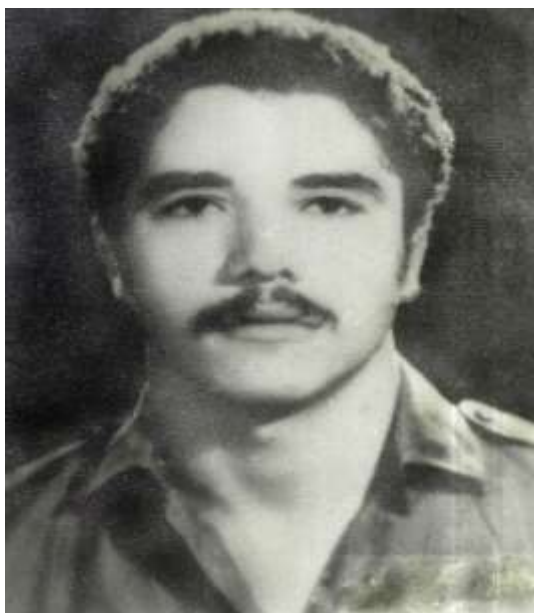
با فرا رسیدن محرم ۵۷ انقلاب جان بیشتری گرفت. عباس پس از چند روزیکه بیرون از مسجد بود شب چهارم محرم را در خانه گذراند و در تاریخ ۵۷/۹/۱۴ پس از خواندن نماز صبح از خانه خارج شد و حوالی اذان ظهر به خانه بازگشته

و دو کیبوتری را که در قفس خانه داشت آزاد کرد. گویا عباس، همانند عباس کربلا، شهادت در کنار آب را از خدای منان خواسته بود که در حالیکه در حیاط خانه مشغول گرفتن وضو بود، ۴ نفر گارد مسلح با شکستن در خانه به داخل آمده و افراد خانه را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. شهید سهرابی در مقابل نیروهای گارد قرار می گیرد و با آنها درگیر می شود، که در اثر درگیری مورد اصابت گلوله قرار گرفته و در برابر چشمان خانواده در خون خود می غلطد و به شهادت می رسد.



بیکر پاکش را در مزار شهدای پایین به خاک می سپارند.





### شهید نقی بنایی

نام پدر : تقی

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۲/۳۰

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۸/۳۰

محل شهادت : خیابان سعدی (کوچه زند)

محل دفن : زنجان

اردیبهشت ، سال ۱۳۳۶

کودکی در آغازین فصل بهار ، در دامن پاک مادر جای می گیرد و با شنیدن نغمه های لالایی ، با محبت خانواده انس گرفته و شکوفه زندگی اش باز می شود در این مسیر تحت تربیت خانواده ای مهربان و دلسوز ، به شخصیتی دین محور مبدل می گردد و خود را برای رزم با استکبار و طاغوت آماده می کند .

نقی در محله سیلاب شهرستان زنجان به دنیا آمد . پدرش خواربار فروش بود و مایحتاج اهل محل را تهیه می کرد . نقی پس از سپری کردن مقطع ابتدایی ، مقطع راهنمایی را در مدرسه توفیق سپری می نماید .

پس از چندی در سال ۱۳۵۴ به خدمت زیر پرچم فرا خوانده می شود . و در سال ۱۳۵۶ پس از پایان خدمت سربازی به استخدام اداره سرچنگلداری درمی آید تا با توان دستان قدرتمندش تکه نانی حلال برای خانواده اش تهیه نماید.

با آغاز انقلاب اسلامی با حضور فعال در راهپیمایی ها و ساختن کوکتل مولوتف ، پخش اعلامیه و ... قدم به وادی مبارزه با طاغوتیان می گذارد و آموزه های خانوادگی و دینی خود را به ظهور می گذارد و ندای « هل من ناصر ینصرنی » را پاسخ می گوید .

مبارزه ادامه داشت تا اینکه در تاریخ ۵۷/۸/۳۰ در تظاهراتی که در خیابان سعدی زنجان شکل گرفته بود شرکت کرده و در همانجا با نیروهای شاهنشاهی

درگیر می شوند، که در کوچه زند مورد اصابت تیر نیروهای شهربانی قرار گرفته و پیش از انتقال به بیمارستان به شهادت می رسد. و پیکر پاکش در مزار شهدای بالا مدفون می گردد.



### شهید منصور اصولی

نام پدر : محمد حسین

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۸/۲

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۸/۱۷

محل شهادت : کوچه احمدیه زنجان

محل دفن : روستای کزبر

آبان ، سال ۱۳۴۲

منصور اصولی، سند افتخار روستایی از توابع زنجان شد . وی در روستایی به نام کزبر به دنیا آمد و در سال ۱۳۴۸ قدم به دبستان روستا نهاد ، و در کنار آن قرآن و گلستان رادخدمت پدرآموخت و خود رادرجان پناه قرآن کریم جای داد.

منصور دوران ابتدایی را در روستا به پایان رساند ، ولی فقر اقتصادی مانع از حضور وی در مقاطع دیگر تحصیلی شد، به همین خاطر به زنجان آمد و در شغل مکانیکی مشغول به کار شد تا ضمن یاد گیری این حرفه ، کمک کاری برای پدر و خانواده باشد تا شاید بتواند ذره ای از زحمات و خدمات پدر را جبران نماید .

منصور با بصیرتی شگرف و غیر قابل تصور ، با آغاز انقلاب به همراه دیگر مردم ، به مبارزه و شعار نویسی و شرکت در راهپیمائی ها پرداخت و مسیر زندگی خود را با آموزه های قرآن همسان ساخت تا شاید او هم بتوان به حیات طیبه موعود از جانب پروردگار جهان دست یابد .

سرانجام در ۱۶ آبان ۱۳۵۷ بود که در تظاهراتی که در چهارراه امیرکبیر صورت گرفته بود شرکت کرد ، و در کنار دیگر دوستان خود لاستیکی را به آتش کشیدند، که در همین روز در ساعت ۱۸، در مقابل مسجد احمدیه مورد حمله نیروهای شهربانی قرار گرفته، و بر اثر اصابت تیر به شهادت می رسد.



پیکر پاکش را پس از تشییع در روستای کزبر به خاک می سپارند.



### شهید اسماعیل رستمی

نام پدر : زکریا

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۲

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۷/۲۴

محل شهادت : خیابان امام خمینی ، حوالی کوچه باشگاه

محل دفن : روستای حلب

بهار ، سال ۱۳۴۵

در روستای حلب زنجان دیده به جهان گشود. پدرش کشاورز بود . زکریا  
علا رقم زراعت پیشگی ، به احکام اسلامی بسیار پایبند بود و تربیت و تحصیل  
فرزند را لازمه رسیدن به دین کامل الهی می دانست .

او اسماعیل را از همان اوان کودکی به فراگیری قرآن ، نزد بانویی به نام فضا  
و داشت تا کودک دلبندهش با یک فهم و شعور قرآنی به شغف سعادت نائل آید.  
در کنار آموزش قرآن بر این فکر شد که او را جهت تحیل و فراگیری علوم  
کلاسیک روانه زنجان کند ( آن زمان روستا مدرسه نداشت ) و اینگونه شد که  
اسماعیل در خانه دایی اش سکنی گزید و آغاز علم و سعادت را آن خانه نردبان  
شد .

او پس از پایان مقطع ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی توفیق شد. مدرسه ای که  
در مرکز شهر قرار دارد و محل تجمعات و تظاهرات .

با آغاز انقلاب اسلامی، اسماعیل به خاطر سن و سال کمش در راهپیمایی ها و  
پخش اعلامیه شرکت می کرد، و به عنوان یک دانش آموز نقشی در مبارزه با  
طاغوت ایفا می نمود .

با اوج گیری زدوبند ها ، پدر که نگران اسماعیل بود ، سعی می کرد تا اسماعیل  
را به روستا بیاورد اما اسماعیل از پدرش می خواهد ، که نگران او نباشد و به  
روستا برگردد .



اما باز از پای نشست و در مسیر انقلاب مصمم تر و هدفمندتر گردید. تا اینکه در یکی از روزهای پر تلاطم انقلاب، اسماعیل که در چهارراه بالا به نیروهای مبارز انقلابی پیوسته بود. مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به شهادت می رسد.



پیکر پاکش را پس از تشییع در روستای حلب به خاک می سپارند.



شهید سید مجتبی ارفعی زرنندی

نام پدر : ولی الله

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۳/۸

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۷/۲۴

محل شهادت : سبزه میدان

محل دفن : زنجان

بهار، سال ۱۳۴۰

باز ، نهال سبزی از بوستان سیادت و کرامت ، جامه سبزین خود را خونین کرد  
تا علم سرخ حسینی را بدوش کشد و علم سبز مهدوی را برافرازد .

سیدی از نسل علوی در شهرستان زنجان به دنیا آمد. پس از گذراندن دوران  
کودکی ، وارد مدرسه ابتدایی شد و پس از آن نیز به مدرسه راهنمایی شهید  
چمران قدم گذاشت .



سپس به هنرستان فنی و حرفه ای (که بعدها به نام خود شهید نامیده شد) وارد شد ، در سال سوم دبیرستان بود که موج انقلاب شدت بیشتری می یابد و سید مجتبی نیز به مبارزین می پیوندد و در اکثر سخنرانی ها و تظاهرات شرکت می کند .

مجتبی با تاثر افشاگری های حجت الاسلام ذوالقدر فعالانه به مبارزات خود ادامه داد و شخصیت حقیقی خود را از لابه لای دریای موج انقلاب پیدا نمود این در حالی است که بسیاری از مرفهین بی درد سر از متکای بدمستی برنمی داشتند و در عین حال خود را بسیار متمدن می دانستند.

روز ۱۳۵۷/۷/۲۴ شهر در آشوب و آتش می سوخت که سید برای آخرین بار وارد منزل شد مادر شهید می گوید : آخرین باری که خانه آمد گفت : مادر! دستور رسیده است که امروز همه شراب فروشیهای شهر جمع شوند. گفتم مادر بیرون نرو خطرناکه! گیر می افتی ! اما او در پاسخم گفت : مادر جان شما چگونه مسلمانید؟

«دستور امام است . باید در راهپیمایی شرکت کنم»

و برای آخرین بار از خانه خارج شد .

شهید ارفعی زرنندی به قدری در دوران انقلاب فعالیت داشت که حکم تیرش از تهران صادر می شود و برای شکارش در سال ۱۳۵۷ صد هزار تومان جایزه معین می کنند . سید مجتبی در سبزه میدان با نیروهای گارد درگیر می شود که

در همین حین مورد حمله ی یکی از نیروهای گارد قرار می گیرد. وی بعد از اصابت تیر نیروهای شاهنشاهی، دست به خونس آغشته می کند و بر روی دیوار این دستنوشته ها رامی نویسد :

«این خون شهید است، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»

ولحظاتی بعد درخیابان استانداری به شهادت می رسد .

این مسئله به سرعت در رسانه ها منعکس شد .

# تظاهرات دیروز

دبیرستان اسکندری و مدرسه راهنمائی تحصیلی ملایر و سمدی دیروز تظاهراتی در این شهر برپا داشتند. مأموران انتظامی مراقب اوضاع بودند اما در تظاهرات که پس از ساعتی با متفرق شدن دانش آموزان پایان یافت دخالتی نکردند.

● ملایر- نزدیک ظهر دیروز گروهی در ملایر دست به تظاهرات زدند. در جریان این تظاهرات شیشه‌های جزب رستایز شکسته شد. بخداز نظر دیروز نیز فرهنگیان ملایر اجتماعتی در دبیرستان پهلوی تشکیل دادند و ضمن طرح خواسته‌های چند سادهای خود خواستار انحلال انجمن شهر شدند. قرار است امروز بخداز نظر فرهنگیان با فرماندار ملایر مذاکره کنند.

● مهاباد- دیروز بازار و کلیه مغازه‌ها تعطیل بود تظاهراتی نیز در خیابانهای شهر برگزار شد.

● راور کرمان- پسندبال تعطیل عمومی روز دوشنبه در دبیرستان راور جمعیتی در حدود ۵۰۰ نفر در مسجد جامع راور اجتماع کردند و به یک راه پیمائی آرام دست زدند در این موقع عدای بانگ و چوب به طرف راهپیمانان حمله کردند و در این برخورد دو نفر مصدوم شدند. حمله کنندگان شیشه‌های چند مغازه را شکستند.

● بیرجند: در تعطیل عمومی روز دوشنبه تظاهرات آرامی بوسیله دانشجویان صورت گرفت.

● قوچان: دوشنبه تعطیل عمومی بوده، تظاهرات پراکنده‌ای صورت گرفت که تظاهرکنندگان بوسیله مأموران انتظامی متفرق شدند.

● سیرجان: دوشنبه در سیرجان تعطیل عمومی بود. روز سشنه عدای از دانش آموزان مدارس پسرانه در خیابانها دست به تظاهراتی زدند و توسط مأموران انتظامی پراکنده شدند.

● سامشهر- روز دوشنبه مردم در مسجد جامع اجتماع کردند و پس از استماع سخنرانی مذهبی واطلی که از قم دعوت شده بود، دست به راه پیمائی زدند و هنگامی که قصد ورود به منازل شرکئی را داشتند، با مقاومت مأموران ژاندارمری مواجه شدند. مأموران با پاشیدن آب پر روی مردم آنها را متفرق کردند.



مجتبی ارفعی زندهی مقتول تظاهرات

دیروز وسیله بیش از ده هزار نفر تشییع و به خاک سپرده شد. در مسیر تشییع جنازه مردم زنجان هنگام روپرو شدن با سربازان ودرجه داران، از آنها بخاطر اینکه سبوشان تیراندازی نکرده بودند سباسگاری کردند و گفتند: ما دیدیم که فقط چند تن از مأموران شهربانی تیراندازی میکردند درجه داران و سربازان نیز از مردم تشکر کردند.

جنازه اسماعیل رستمی مقتول ۱۲ ساله زده خورده‌های زنجان نیز توسط پدرش به روستای محل اقامت وی منتقل و بخاک سپرده شد.

● دزفول- در پی حوادث خونین دزفول که به گفته مردم دست کم ۵ نفر در آن کشته و عده زیادی زخمی شدند، دیروز و امروز تمام نمازها، باستانی نائوتی‌ها تعطیل بود. در برخی مدارس دزفول نیز اسلام عزاداری شد و دانش آموزان به تلاوت آیاتی از قرآن مجید پرداختند. پرسر در نمازهای دزفول، هرچهمای سیاه به نشانه عزای عمومی نصب شده است. اساسی ۳ تن از مقتولان حوادث خونین دزفول صرا صهاریان غلامحسین سپهری ورحیم مجدیان اعلام شده است.

● بندرلنگه- ۸۰ کارآموز دانشسرای تربیت معلم روستائی بندرلنگه در یک راه پیمائی خواستار رفع مشکلات آموزشی خود شدند و پس از مذاکره با فرماندار و رئیس آموزش و پرورش متفرق شدند.

● صیباب- در پی حوادث خونین دو روز پیش صیباب که ۲ کشته برجای گذاشت، دیروز و امروز شهر صیباب تعطیل درآمد. دانش آموزان چند مدرسه نیز از رفتن به کلاسی درس خودداری کردند.

● از سنجان- دانش آموزان

مشهد- خبرنگار کیهان- از ساعت ۷ بعدازظهر دیروز، همزمان با اجتماع نمایندگان معلمان مدارس مشهد در دبیرستان شاهرها به منظور تصمیم گیری درباره ادامه یا پایان اعتصاب معلمان این شهر، هزاران دانش آموز دبیرستانی و گروههای مختلف مردم در چهارراه سرباب، خیابانهای سمدی، پهلوی، خسروی و چهارراه دروازه طلایی دست به تظاهرات زدند. گروههای تظاهر کننده در چهارراه دروازه طلایی بوم پیوستند و همراه با تظاهر کنندگان خیابانهای دیگر به طرف حرم مطهر حضرت رضا حرکت کردند.

در جریان این تظاهرات مأموران انتظامی برای متفرق کردن آنان اقدام کردند تعداد تظاهرکنندگان به حدی بود که مأموران انتظامی و پلیس راهنمائی برای جلوگیری از هر پیش آمدی خیابانهای خسروی، خسروی نوه نادری، پهلوی و سایر خیابانهای منتهی به فلکه حرم را بستند و ترافیک و راهپندان شدیدی خیابانهای مرکزی شهر را فرسارگرفت. مأموران در این هنگام اقدام به پرتاب گاز اشک آور و تیراندازی هوائی کردند.

تظاهرات دیروز مشهد، از آنجا ناشی شد که مدیرکل آموزش و پرورش برای تصمیم گیری در باره ادامه یا پایان اعتصاب از صدای نمایندگان معلمان دعوت کرده بود و چون معلمان، تعداد دعوت شدگان را کم میدانستند به اعتراض و اجتماع و تظاهرات پرداختند.

معلمان مشهد، قبلاً طی صدور قسطنطنیهای ۱۵ مورد خواسته‌های خود را اعلام کرده و اعلام داشته بودند که تا یک هفته از رفتن به کلاسهای درس خودداری خواهند کرد. بخدا از رفتن به کلاسهای معلمان، در نسبتی با مسوولان آموزش و پرورش تصویب کردند که معلمان به سرکار باز گردند و در صورتیکه تا سبازدهم آبان سباه خواسته‌هایشان انجام نشد تصمیم مقتضی بگیرند. اما اکثر معلمان این تصمیم را رد کردند و دست به تظاهرات زدند.

دیروز ۶۰ تن از دبیران و آموزگاران مشهد با مراجعه به دفتر سرپرستی کیهان ناراضی خود را از رفتار برخی از مأموران انتظامی با معلمان و دانش آموزان بیان کردند.

● زنجان- جنازه سجنی ارفعی زندهی دانش آموز ۱۷ سالگی که پسریروز در زده خورده‌های خونین زنجان به قتل رسید، ساعت ۱۱ بهامداد

... ..

## شهید فیض اله نجفی

نام پدر : زیدالله

تاریخ تولد : ۱۳۳۵/۶/۲

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۱۱/۲۱

محل شهادت: مقابل پادگان جی تهران

محل دفن : بهشت زهراى تهران

شهریور، سال ۱۳۳۵

در روستای گوزل دره از توابع شهرستان خرمدره به دنیا آمد. پدرش کشاورز بود. فیض اله تا کلاس سوم ابتدایی در روستا مشغول شد، و در ده سالگی همراه خانواده به شهر تهران مهاجرت کرد.

دوران راهنمایی را در یکی از مدارس کوی فردوس به پایان رساند، و با آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) به جرگه مخالفین رژیم پیوست و در تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت فعال داشت و با فرا رسیدن ۲۱ بهمن ۵۷ پادگانهای رژیم یکی پس از دیگری به دست نیروهای مبارز انقلابی سقوط می کرد، اما پادگان جی تهران همچنان مقاومت می کرد.

فیض اله به همراه تنی چند از انقلابیون، از حصار پادگان بالا رفته تا آنها را نیز همچون جاهای دیگر به تسلیم وادارند، که در حین بالا رفتن از حصار، نیروهای نظامی مستقر در پادگان به آنها تیراندازی کردند که فیض اله در همانجا در پادگان به شهادت رسید.

پیکر وی را پس از تشییع در بهشت زهرای تهران به خاک سپردند.





## شهید اسماعیل فلاح

نام پدر: حاجی غلام

تاریخ تولد: ۱۳۱۸/۱۱/۹

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۱۱/۲۱

محل شهادت: سبزه میدان

محل دفن: زنجان

بهمن ، سال ۱۳۱۸

شهادت آغاز است پایان نیست ، برگ سبزیست که قبای سرخ بر تن کرده و عاشقان الهی را دربر خود جمع می کند و نسیم صبح ، پیکیست تا رهروان را فراخوان کند و از اقصی نقاط این زمین پهناور گردهم آورد . که یکباره نسیمی از در لطف و صفا به خانه فلاح وزید و او را از رستگاران قرار داد .

در شهرستان زنجان به دنیا آمد . پدرش کشاورز بود و اسماعیل نیز کمک حال پدرش در کشاورزی و زراعت بود.

او پس از گذراندن مقطع ابتدایی، مقطع دبیرستان را در مدرسه امیر کبیر آغاز کرد، ولی فقط تا دوم دبیرستان ادامه تحصیل داد و پس از آن ترک تحصیل کرد. با آغاز انقلاب اسلامی، وی دوستان و همزمانش را به خانه می آورد و برنامه های مختلفی را برای هرچه بهتر برپا شدن تظاهرات و مقابله با رژیم شاهنشاهی طراحی می کرد.

آنها با ساختن کوکتل مولوتف به رویایی با دژخیمان شاه می پرداختند و در همین گیر و دارها چندین بار در سبزه میدان ، به هنگام سرنگونی مجسمه طاغوت با نیروهای امنیتی درگیر شدند .

سرانجام وی در ۲۱ بهمن ۵۷ هنگامی که مردم در مقابل شهربانی تجمع کرده بودند تا آخرین دژ دفاعی رژیم در شهر را تسخیر کنند، مورد اصابت گلوله ی دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید.



پیکر پاکش را پس از شهادت در زنجان به خاک سپردند.



### شهید احمد مرتضایی

نام پدر : عزت الله

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱۰

تاریخ شهادت : ۱۳۵۷/۶/۶

محل شهادت : میدان ۱۵ خرداد

محل دفن : زنجان

بهار، سال ۱۳۴۵

در شهرستان زنجان به دنیا آمد. روح لطیفش او را به فراگیری علوم و کشف حقایق نهفته عالم واداشت و مسیر سلوک الی الله را نزد صاحب نفسان شناخت و با تمام اطمینان و آرامش، قدم در آن صراط مستقیم گذاشت و خود را برای نبرد با طاغوت و کاخ سیاه آماده کرد.

وی در دوران پیش از دبستان نزد حجت الاسلام سید مجتبی موسوی به تعلم و تلاوت کلام اله مجید پرداخت و در نزد او نه فقط قرآن، بلکه شمشی از طلای ناب انسانیت را به خزانه حقانیت گذاشت و قرآن را سرلوحه جاودانگی خود انتخاب کرد.

پس از آن؛ دوران دبستان و راهنمایی را در مدرسه مصدق و فردوسی گذراند و وارد دبیرستان امیر کبیر شد و این شروعی برای یک طلوع شد.

« طلوعی که غروبش بسیار سریع اتفاق افتاد و خواسته اش اجابت شد »

با آغاز انقلاب با حضور چشمگیر در محافل سخنرانی، راهپیمایی ها و درگیریها تا پای جان در سنگر قیام به مبارزه پرداخت.

او بسیار پرتلاش و نترس بود و همواره خود را برای کارهای خطرناک و سخت مهیا می کرد زیرا روح پرتلاطمش را چندی پیش به محضر ربوبی اش هدیه کرده بود.

تا اینکه در یک از درگیری‌ها و تظاهرات‌ها در تاریخ ۵۷/۵/۶ در چهارراه پایین زنجان از ناحیه سر مورد هدف تیر نیروهای شهربانی قرار گرفت و چشمان زیبایش را با قاب زرین نثار معشوق ربوبی اش کرده و به شهادت رسید .  
پیکر پاکش را پس از تشییع در مزار بالای شهرستان زنجان به خاک سپردند.



## شهید موسی جوادی

نام پدر: محبعلی

تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۳/۵

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۶/۱۷

محل شهادت: میدان شهدای تهران

محل دفن: بهشت زهرا تهران

بهار، سال ۱۳۳۷

در روستای هلیل آباد زنجان به دنیا آمد. پدرش کشاورز بود و معاش خانواده را با عرق جبین تامین می کرد و نان حلالی بر سر سفره خانواده می گذاشت تا کودکان پاک و بی آلاشی تربیت کند .

این پدر مهربان به آموزش قرآن مسلط بود از این رو او نزد پدر تلاوت کلام اله مجید را فرا گرفت و از همان اوان کودکی روح خود را با زمزمه آیات وحی جلا بخشید و انیس سفره پربرکت قرآن مجید گشت .

موسی هنگامی که پا به سن نوجوانی و جوانی گذاشت، در کار کشاورزی و دامداری به کمک پدر شتافت و یار و مددکار پدرش شد تا در حد امکان کمک دست پدر در تامین مخارج زندگی شده و تلاش چندین ساله او را ارج نهد .

با آغاز انقلاب، جانانه در راهپیمایی ها و درگیریها شرکت می کرد و از هیچ تلاشی در راه سقوط طاغوت فرو گذار نمی کرد.

تااینکه خشم و نفرت موسی او را برآن داشت تا در خیابان تصویر شوم شاه ظالم را پاره کند و هنگامی که خبر بازداشت شدنش را می شنود این شعر پرمغز را زمزمه می کند:

« چون تو را نوح است کشتیبان زطوفان غم مخور»



وی در آخرین دیدارش با همه افراد خانه خداحافظی کرد و برای کار روانه تهران شد و در نانوائی مشغول بکار شد.

در آن جا نیز دست از فعالیت برنداشت و با تمام توان به همکاری با انقلابیون پرداخت، تا اینکه در تاریخ ۵۷/۶/۱۷ در میدان ژاله (شهدای فعلی) مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به آرزوی دیرینه اش یعنی شهادت در راه معبود نائل شد. پیکر پاکش را پس از تشییع در روستای هلیل آباد استان زنجان به خاک سپردند.